



بر اساس تفسیر موضوعی

عوامل

هدایت و ضلالت

در مقاله گذشته با معنی هدایت و ضلالت که قرآن آن را به خدا نسبت می‌دهد، آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با عواملی که فقط از آنها ضلالت برمی‌خیزد آشنا شویم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

قرآن به مناسبت‌های گوناگون، از عوامل مختلفی نام می‌برد که فقط ضلالت بوده و نتیجه‌ای جز گمراه کردن بندگان از راه راست، ندارند. شناخت این عوامل برای بندگان علامتد به سعادت خویش، مایه تکامل است زیرا درست است که این عوامل زیانبار، مایه بدبختی و بدفرجامی گروهی از انسان‌ها می‌شوند که با حریت و آزادی، زمام زندگی خود را بدست آنها می‌سپارند ولی همین عوامل برای افراد با ایمان و هوشیار، مایه تکامل و سبب استواری مبانی دینی و اخلاقی می‌گردند.

اصولا باید توجه نمود که وجود هر نوع رقیب و دشمن، خالی از نفع و سود نیست زیرا مایه تکامل انسان، و آشنائی وی به نقاط ضعف و جهات نقص خود و در نتیجه رفع آن

می باشد، در هر جامه‌ای که رقابت‌های معقول فروکش کند، آن جامعه، تاملاتی درجا میزند و سرانجام گام به عقب نهاده و نابود می‌شود.

بزرگترین دشمن سوگند خورده انسان «شیطان» است ولی وجود همین دشمن قسم خورده (۱)، برای اولیاء الهی و افراد بیدار و علاقمند به سرانجام زندگی که از قدرت و نیرو و حیلها و مکرهای او آگاهند، مایه تکامل و وسیله فزونی ایمان است، زیرا پیوسته از طریق پیکار بی‌امان با دشمن نامرئی خود، بر قدرت و نیرو و استقامت و استواری خود می‌افزایند.

وجود دشمن برای فرد و اجتماع، بسان میکرب مفید در بدن است که بر استقامت و مصونیت انسان می‌افزاید، انسان‌هایی که می‌کوشند در محیط‌های دور از میکرب زندگی کنند، و از هر نوع آلودگی میکربی به دور باشند، و پیوسته میوه و سبزی و ظروف مورد نیاز را «استرلیزه» ضد عفونی می‌کنند، در برابر هجوم دشمن نامرئی (میکرب) فوراً از پای درمی‌آیند و بسان بید لب جوی بهر نسیمی می‌لرزند، در صورتی که از نظر پزشکان امروز در دوری از میکرب باید راه وسط را برگزید تا از مصونیت بدن در مقابل هجوم دشمن کم نشود اکنون پس از این پیشگفتار کوتاه باید به تشریح عوامل گمراهی آفرین که پیوسته در کمین انسان قرار گرفته‌اند، پرداخت. این عوامل عبارتند از:

* * *

۱- شیطان

قرآن در آیات نامبرده در زیر، پیروی از شیطان را مایه گمراهی می‌داند کتب علییه انه من تولاہ فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر (سوره حج آیه ۴) این مسأله حتمی است که هر کس شیطان را دوست بدارد، وی او را گمراه می‌سازد و به عذاب دوزخ رهبری می‌کند.

شیطان به هنگام طرد شدن از مقام خود به خدا چنین گفت: لا یتخذن من عبادک نصیباً مفروضاً ولا ضلنهم (نساء ۱۱۹): من بخشی از بندگان تو را می‌گیرم و آنها را محققاً گمراه می‌سازم. در آیه دیگر خدا از گمراه شدن بندگان، به وسیله شیطان گزارش

۱- شیطان در آیه یاد شده در زیر، به عزت خدا سوگند یاد میکند و میگوید:

« فبعتک لاغونیهم اجمعین الاعبادک منهم المخلصین » (سوره ص

آیه‌های ۸۲-۸۳): سوگند به عزت تو، همه بندگان را به گناه ترغیب می‌کنم مگر گروه

مخلصان را.

می‌دهد، و می‌گوید،

ولقد اضل منکم جبلا کثیراً اقلیم تکونوا تعقلون (یس ۶۲): شیطان گروه زیادی را گمراه ساخته است، چرا نمی‌اندیشید؟

۲- هوی و هوس

غرائز و احساسات مایه بقاء زندگی انسان است، و اگر از زندگی انسان حذف کردند، انسان نابود می‌شود، ولی در عین حال اگر تعدیل نشوند، وحد و مرز آنها مشخص نگردد، و انسان بازیچه غرائز و مرز شناس خود شود، باز نابود می‌گردد، قرآن در این مورد می‌فرماید: **ولاتتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله (ص ۶۲)** از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا باز میدارد.

از نظر قرآن گروهی که زمام زندگی خود را بدست نفس و خواست های تعدیل نشده او بدهند، پرستشگران هوی و هوس هستند که آن را معبود خود قرار داده‌اند چنان که می‌فرماید:

ارایت من اتخذها لهه هواءه (جائیه آیه ۲۳): آیا دیدی کسی را که هوس‌های خود را خدای خود قرار داده است؟

در حقیقت هوی و هوس همان غرائز و احساسات حیوانی است که برای آن حد و مرزی نباشد و اگر از طریق فرد و یا شرع محدود و مرز بندی گردند، نه تنها هوی و هوس نیست، بلکه مایه بقاء زندگی است.

۳- دوست ناباب

دوست یابی و زندگی با هم نوع و همسال و هم فکر، برای انسان يك امر فطری است و جلوگیری از امر غریزی مانند شنا برخلاف مسیر آب است که قهراً نتیجه‌ای جز شکست ندارد، ولی در عین حال هر فردی، شایسته دوستی نیست، فردی که دوستی او مایه رها کردن قیود شرعی و اخلاقی در زندگی باشد، مایه بدبختی انسان می‌شود، قرآن درباره این نوع از دوستان چنین می‌فرماید:

ویوم بعض الظالم علی یدیہ یقول یا ویلتا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلاً لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی (فرقان ۲۸-۲۹): روزی که ستمگر دست خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش من با فلانی دوست نبودم، او مرا گمراه کرد و پس از نزول قرآن مرا از پیروی آن بازداشت.

در تاریخ بشریت، داستان‌های فراوانی درباره دوست و «یار» بد وجود دارد که از نقل آنها خودداری می‌کنیم، چه همه می‌دانیم که بارها يك معاشرت کوتاه با يك فرد ناپاب مایه ازهم‌باشیدگی شیرازه زندگی خانواده‌ای شده است.

* * *

۴- پیروی نسنجیده از سران

قرآن یکی از عوامل ضلالت را پیروی از رؤسا و سران عشایر و قبایل و غیره میدانند آنجا که از زبان گمراهان از این طریق، در روز قیامت چنین نقل می‌کند **يَا لَيْتَنَا اطعنا الله و اطعنا الرسول و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و كبراءنا فاضلونا السميلا** (احزاب ۶۶-۶۷): ای کاش ما از خدا و پیامبر اطاعت می‌کردیم، خدایا ما از بزرگان خود (بخاطر تعصب کورکورانه) پیروی کردیم و آنان ما را گمراه ساختند.

در آیه دیگری نیز به این عامل اشاره می‌کند و می‌فرماید: **كلما دخلت امة لعنت اختها حتى اذا ادراكوا فيها جميعا قالت اخراهم لاولاهم ربنا هولاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار** (اعراف ۳۸): هر موقع گروهی وارد دوزخ می‌شوند، گروه دیگر را لعن می‌کنند، وقتی همگی در آنجا گرد آمدند، هر گروهی درباره گروه قبلی که مایه گمراهی آنان شده‌اند، از خدا می‌خواهند که عذاب آنان را دو برابر کند.

در این آیه از سرانی که مایه گمراهی آنان می‌شوند، با لفظ «اولاهم» که به معنی پیشینیان است، تعبیر آورده است.

۵- گروهی از جن و انس

قرآن گروهی از جن و انس را مایه گمراهی معرفی می‌کند، آنجا که می‌فرماید: **وقال الذين كفروا ربنا ارننا اللذين اضلانا من الجن و الانس تجعلها تحت اقدامنا** (فصلت آیه ۲۹)، افراد کافر می‌گویند: خدایا آن گروه از جن و انس را که مایه گمراهی ما شدند، نشان مابده تا ما آنها را زیر پای خود بگذاریم.

احتمال دارد این گروه همان شیاطین و بزرگان و پادشاهان و پادشاهان ناپاب باشند که مایه گمراهی انسان‌ها شده‌اند، در این صورت این نوع پیروی، همان تعصب کوراست که قرآن درباره آنان نیز سخن گفته است و به همین خاطر، اطاعت از والدین را در حدودی لازم دانسته که فرمان به گناه ندهند. (۱) ←

۶- مجرمان و گناهکاران

یکی دیگر از عوامل گمراهی، پیروی از مجرمان است، قرآن که از زبان گناهکاران در روز قیامت چنین نقل میکند: **وما اضلنا الا المجرمون** (شعراء ۹۹): ما را جز افراد مجرم، کسی گمراه نساخت.

البته ممکن است این گروه را همان سران قبائل و بزرگان عشیره و یا رفیق و دوست ناباب و یا شخص و گروه دیگری تشکیل بدهند که در اقسام قبلی از آنها نامبرده شد و همگی انسان را به گمراهی می کشند.

۷- بتها

بتها نیز یکی دیگر از عوامل گمراهی است آنجا که میفرماید: **رب انهم اضللن كثيرا من الناس** (ابراهیم ۳۶): پروردگارا! این بتها (به ضمیمه حامیان و مروجان آنها) بسیاری از مردمان را گمراه ساخته است.

۸- احساس بی نیازی

در حالی که مال و ثروت می تواند سعادت آفرین باشد، اما احساس بی نیازی از خدا مایه گمراهی می گردد، در این مورد قرآن می فرماید: **ولکن متعتهم و آباءهم حتی نسوا الذکر و كانوا قوما بورا** (فرقان ۱۸): پروردگارا آنان و پدرانشان را غرق در نعمت کردی، تا آنجا که احساس بی نیازی از تو کردند و تو ویا قرآن را فراموش کردند و گروه زیانکاری بودند. در آیه دیگر این حقیقت به صورت دیگر بیان شده است آنجا که می فرماید: **ان الانسان لیطغی ان راه استغنی** (علق ۶-۷): انسان رو به طغیان می گذارد و حدود الهی را رعایت نمی کند آنگاه که در خود احساس بی نیازی می کند.

۹- پیروی از اکثریت ناآگاه

قرآن پیروی از اکثریت ناآگاه را مایه گمراهی می شمارد آنجا که می فرماید: **وان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و انهم الا یرحسون** (انعام ۱۱۶): اگر از اکثریت مردم روی زمین پیروی کنی، تورا از خدا

بقیه در صفحه ۵۵

→ ۱- **وان جاهدك علی ان تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما**

(لقمان آیه ۱۵): اگر پدر و مادر کوشیدند که ندانسته بر من شرک ورزی، از آنان اطاعت منما.

طرق تعدیل ثروت در اسلام و اجرای

عدالت اقتصادی

محرومیت بسر ببرند و مورد بیعدالتی و ستم باشند .

بنابراین همه محاسبات به ما فرمان می دهد که بایه عدالتی ها در این زمینه شدیداً مبارزه کنیم .

ولی بحث مهم اینجا است که کدام راه برای رسیدن به این هدف نزدیک تر و منطقی تر است؟ و چگونه می توانیم اصالت اسلامی انقلاب را حفظ کنیم و از هرگونه گرایش به شرق و غرب در این زمینه بپرهیزیم در عین حال عدالت واقعی را برقرار سازیم ؟

تعدیل ثروت از نظر اسلام به این معنی نیست که اموال مشروع زید را بگیریم و به عمر بدهیم، چرا که اینکار نه برای زید مفید است و نه برای عمر و نه برای کل جامعه!

بدون شك تا عدالت اقتصادی در جامعه برقرار نشود عدالت اجتماعی مفهومی نخواهد داشت، و به تعبیر دیگر تا اکثریت مردم يك جامعه، در فقر و تنگدستی بسر می برند و اقلیتی صاحب همه چیز هستند جامعه روی آرامش بخود نخواهد گرفت.

مخصوصاً در انقلاب شکوهمند اسلامی ما که بارسنگین و پایه اصلی انقلاب بر دوش طبقات محروم و به اصطلاح پاه برهنه ها بوده است، فلسفه این «عدالت اقتصادی اجتماعی» روشن ترمی شود، زندانها را غالباً این گروه رفته اند، شکنجه ها را آنها دیده اند، و دیروز و امروز در خیابانها و مرزها خون پاك آنان است که به زمین ریخته می شود، بنابراین دلیلی ندارد که آنها مثل زمان طاغوت، در

«اولی» در کار خود دلسرد می شود و دست از تولید برمی دارد، «دومی» تنبیل می شود و باد آورده او را باد می برد، و از نظر کلی جامعه وابستگی به خارج بیشتر می گردد، زیرا که لازمه کم شدن تولید چیزی جز این نخواهد بود.

حتی اموال نامشروع که از این قانون مستثنی است و به حکم اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی باید از چنگال غاصبان به در آورده شود، نباید به صورتی درآید که جمعی را کل بریت المال کند یا همچون بعضی از کارهای بنیاد مستضعفان باری بردوش آنها بگذارد بلکه باید اگر صاحبان اصلی این اموال غصبی شناخته نیست به صورت سازنده ای در اختیار محرومان قرار گیرد به صورتی که نیروی ابتکار و خلاقیت و تلاش و کوشش را در آنها افزایش دهد، و به استقلال اقتصادی آنها کمک کند.

تعدیل ثروت از نظر اسلام و به معنی سازنده اش اینست که کانیالهای درآمد را برای کوتاه مدت، و از آن مهمتر دراز مدت، از طرق صحیح و مشروع آنچنان تنظیم کنیم که ثروتها خود بخود در یک قطب جامعه جمع نشود، اجرای دقیق احکام اسلام در زمینه مسائل اقتصادی بهترین تضمین برای وصول به این هدف است، اینکار از هر جهت مطمئن تر و سازنده تر و پر بار-

تراست:

برای رسیدن به این هدف کافی است که اصول زیر به کار گرفته شود.

۱- حمایت حکومت اسلامی از قشرهای کم درآمد:

برای وضوح این بحث ذکر یک مثال قبلاً لازم بنظر می رسد. فرض کنید ما برای تغذیه یک جمعیت و تأمین نیازمندی های آنها منبع درآمدی جز «صید ماهی از دریا» در اختیار نداریم.

آیا مفهوم تعدیل ثروت اینست که ما گروهی را مأمور کنیم ماهی ها را صید کنند و میان افراد جامعه بطور مساوی تقسیم کنیم.

مسئلاً اینکار عاقلانه نیست.

عاقلانه اینست که همه مردم را دعوت به صید ماهی و فعالیت در این رابطه کنیم، منتها آنها که توانائی کمتری برای صید ماهی دارند و ممکن است از دیگران عقب بمانند و در نتیجه تهی دست و کم درآمد شوند به کمکشان بشتابیم از جمله:

الف- وسیله ماهی گیری در اختیارشان بگذاریم.

ب- آموزش کافی در این زمینه به آنها بدهیم.

ج- آنها را به مراکز صید از دریا که بهتر می توان صید کرد راهنمایی کنیم و نقشه لازم به آنها بدهیم.

روشنتری به این مسأله می‌باشد، و همچنین مسأله «ابن السبیل» و آزاد کردن بردگان نیز در همین رابطه محسوب می‌شود.

اما مصرف دیگر که فی سبیل الله است، و طبق مشهور فتاوی فقهاء، هر کاری را که برای خدا و به نفع خلق خدا انجام شود در برمی‌گیرد و وضوح اینگونه حمایت منطقی از قشرهای محروم را شامل می‌گردد.

۲- افزایش ضریب‌های مالیاتی

راه دیگری که برای کم کردن فاصله‌ها از نظر طبقه اسلامی قایل ملاحظه است استفاده از ضریب‌های مالیاتی است که در دنیای امروز در بعضی از کشورها رایج است.

حکومت اسلامی می‌تواند علاوه بر کمک‌هایی که گفته شد قشرهای ضعیف را از مالیات اسلامی معاف کند، فی‌المثل اگر سهم امام تعلق به آنها گرفته از آنها بگیرد و بازم به خود آنها برگرداند، تا هم قانون را عمل کرده باشند و فراموش نکنند، وهم از معافیت برخوردار شوند.

حکومت اسلامی می‌تواند زکات را از کسی که مشمول حکم زکات است بگیرد و اگر نیازمند و ضعیف است مجدداً به او ببخشد.

(می‌دانیم حکم زکات در اسلام طوری تنظیم شده که گاه شامل حال افراد کم-

۵- وسیله حمل و نقل را که به آنها امکان این را می‌دهد بیشتر و بهتر رسید کنند برای آنها فراهم کنیم تا از دیگران عقب‌نمانند، همه اینها را بلاعوض یا در برابر عوض کمی به آنها بدهیم.

اما آنها که قدرت و توانائی بیشتری دارند و می‌توانند گلیم خود را از آب بکشند لزومی ندارد تا این حد مورد حمایت قرار گیرند.

و اگر ببینیم سود کل جامعه در اینست که برای تولید بیشترین این قشر نیز کمک کنیم، می‌توان کمک‌ها را بلاعوض در اختیارشان گذاشت بلکه در برابر عوض کافی در اختیارشان بگذاریم.

مصارف هشتمانه زکاة در اسلام نشان می‌دهد که قسمت مهمی مربوط به همین حمایت منطقی از قشرهای محروم است.

اینکه می‌فرماید: «زکات برای فقراء و مساکین است» (انما الصدقات للفقراء و المساکین...) مفهومش این نیست که حتماً آنها را از بیت‌المال تغذیه کنیم بلکه دادن سرمایه و وسیله کار و حمایت‌های دیگری از این قبیل در مفهوم این جمله (و مفهوم کلمه «لام» در لفقراء و المساکین) داخل است بلکه اولویت دارد.

مصرف دیگر زکات که مسأله «غارمین» (بدمکاران) است، اشاره

محرومیت بیشتر جامعه و حتی زیان طبقه کم درآمد خواهد شد.

در چنین موردی حکومت اسلامی که نبض عمده خدمات را در اختیار دارد می‌تواند با نرخ‌گذاری تصاعدی برای خدمات به کم کردن فاصله‌ها کمک مؤثر کند.

مثلاً هیچکس نمی‌تواند بدون استفاده از نیروی برق و آب و جاده‌ها و خدمات بانکی و استفاده از «ارز» فعالیت گسترده اقتصادی داشته‌باشد، و به این ترتیب همه آنها که فعالیت وسیع اقتصادی دارند به نحوی نیازمند حکومت هستند، و حکومت می‌تواند در همین بزنگاه برنامه‌ای تنظیم کند که هم «آهنگ سریع» تولید کند نشود، و هم جلوگیری از فاصله‌ها را بگیرد.

و از آنجاکه این خدمات معمولاً در دست حکومت است و او در نرخ‌گذاری آزاد می‌باشد هیچ مشکل شرعی به وجود نمی‌آید.

این بود قسمتی از طرق مشروع برای مبارزه با فاصله طبقاتی و اجرای عدالت اقتصادی که مخصوصاً در دراز مدت از طریق برنامه ریزی صحیح به بیعدالتی‌ها پایان می‌دهد بی‌آنکه سبب رکود اقتصادی و پائین آمدن سطح تولید و ایستگی به خارج بشود.

درآمد ضعیف نیز می‌شود مثلاً هر کس بیش از ۲۸۸ من گندم یا جو تولید کند مشمول حکم زکات است چراکه به حد نصاب آن رسیده است درحالی که ممکن است این تولید جو با یکساله او نباشد).

ذکر این موضوع نیز لازم است که طبق روایات اسلامی وقواعد فقهی که در دست داریم (مخصوصاً روایتی که علی بن مهزیار در زمینه خمس مضاعف یعنی دوخمس در یکسال از امام هادی (ع) نقل کرده، حکومت اسلامی می‌تواند «مالیات‌هایی» به تناسب درآمد مردم، علاوه بر خمس و زکات و مانند آن بگذارد و مردم را موظف بپرداختن آن بکند، و این خود یکی از راه‌هایی است که حکومت می‌تواند به وسیله آن در تعدیل فاصله‌های اقتصادی استفاده کند.

۳- نرخ تصاعدی برای

خدمات

می‌دانیم اگر فعالیت مشروع را برای همه مردم یکجمله آزاد بگذاریم و هیچ‌گونه استعمار و استثماری نیز در کار نباشد باز ممکن است بر اثر تفاوت استعدادها بعد از مدت کوتاه یا طولانی گروهی بسیار ثروتمند شوند و گروهی کم درآمد تجربه نشان داده که اگر در چنین مواردی جلو فعالیت گروه اول را بگیریم نتیجه آن

نسبت فلسفی

با «نسبتی نسبی» در پوشش جدید

یونان قدیم و کلیه فلاسفه اسلامی و گروهی از فلاسفه اروپا دانست.

آنان میگویند: طبیعت علم واقع نمائی آن است اگرهم ذهن انسان و شرائط مادی عصب، روی ادراك انسان اثر بگذارد مثلا مبتلا به بیماری (دالتون) اشیاء را زرد ببیند، این جنبه استثنائی دارد، و شناخت چنین ادراك ها که برخلاف واقع است گواه بر این است که سایر ادراكهای ما بر اساس واقع نمائی استوار است.

۲- گروه نسبی گرا: آنان که واقع نمائی علم و مطابقت آن را با واقع، نسبی می اندیشند، و معتقدند که صور و ماهیت اشیاء به طور مطلق و دست نخورده وارد فضای ذهن ما نمی شوند، بلکه مکتب اسلام

پیروان مکتب جزم و یقین، برای معلومات انسان، ارزش قطعی قائلند و میگویند: بخشی از علوم و ادراکات ما کاملا با واقع مطابق می باشد.

اگر فکر با اسلوب صحیح و منطقی راهنمائی بشود، ذهن انسان به حقایق غیر قابل انکاری دست می یابد و پیروان مکتب جزم به دو گروه تقسیم می شوند:

۱- گروه مطلق گرا: کسانی که می گویند: واقعیات، همان گونه که در در خارج هستند در ذهن ما نیز قرار می گیرند بدون این که فکر ما در صورت ذهنی تصرف کند. و به آن رنگ خاصی بدهد. شخصیت های بارز این گروه را می توان «افلاطون» و «ارسطو» و پیروان آنان از

که در رمز، مشابهت مخنصری کافی است.

سرانجام نتیجه می گیرند: هرچیزی که برای ما معلوم و مکشوف می گردد کیفیت ظهور و نمایشش، بستگی دارد به کیفیت عمل اعصاب، به ضمیمه عوامل خارجی. از این جهت ماهیات اشیاء بطور اطلاق و دست نخورده بر قوای ادراکی ظهور نمی کنند و حقائق در عین این که حقیقت هستند نسبی و اضافی می باشند.

البته باید توجه نمود که مورد بحث ما اطلاق و یا نسبی بودن مفاهیم ذهنی است که کاملاً بحث فلسفی است، و اگر برخی از دانشمندان فیزیک، پدیده های فیزیکی را نسبی میدانند، این نسبت فیزیکی ربطی به نسبت فلسفی که مورد بحث ما است، ندارد برای اینکه خوانندگان از هر دو نسبت به طور اجمال آگاه شوند قدری در این مورد، گسترده تر سخن می گوئیم:

* * *

نسبیت های فلسفی و فیزیکی

نسبیت فلسفی را میتوان بدین نحو تعریف کرد: اعتقاد به این که علم و ادراک ما با قوای عالمه و مدرکه ما بستگی دارد.

نسبیت فلسفی را می توان به دو نوع تقسیم کرد:

۱- نسبت تجربی: تصاویر ما از

تمام صور ذهنی از دو نظر دستکاری می گردند.

الف - شرائط زمانی و مکانی خود انسان مدرک، روی صورت ذهنی اثر می گذارد و - لذا - يك تفريك شیئی را در دو حالت، به دو نحو ادراک می کند مثلاً کاری در شرائطی، زیبا جلوه می نماید و در غیر آن شرائط، نازیبا تجلی می کند و اینکار جز اختلاف شرائط زمانی و مکانی علتی ندارد.

۲- دستگاه ادراکی خود انسان بی تأثیر روی ماهیت اشیاء نیست و در علوم امروز ثابت شده که اعصاب انسان با حیوان و همچنین اعصاب انسان ها، نسبت بیکدیگر در کیفیت کار اختلاف دارند مثلاً انسانها، هفت رنگ اصل و انواع و اقسام رنگهای فرعی را می بینند ولی بعضی از حیوانات تمام رنگ ها را به شکل خاکستری می بینند.

اعصاب يك نفر در حالات مختلف دو گونه عمل می کند، مثلاً غذای معینی در حال صحت، طعمی، و در حال مرض، طعم دیگری دارد. بوی معین در حالی خوش، و در حال دیگری ناخوش به نظر میرسد.

در نظر این گروه وجود ذهنی، صورت موجود خارجی نیست، بلکه رمزی است از آن، زیرا صورت باید به تمام معنی مطابق با واقع باشد به گونه ای که اگر به خارج برگردد عین خارج شود در صورتی

می‌کند بلکه اعمال فکری هم که به عقل نسبت داده می‌شود، نیز نسبی است.

خلاصه: نه تنها اطلاع ما از جهان، تابع ساختمان فطری ما است و فقط برای ما صادق است، بلکه بهم پیوستگی و قوت استدلال‌های ما و بالتبجه تمام دستگاه علوم، فقط برای اذهانی که مانند ذهن‌های ما ساخته شده باشد معتبر، و فاقد ارزش و اعتبار مطلق است. (۱)

و در حقیقت نسبت نخست مربوط به تصور و نسبت دوم مربوط به تصدیق می‌باشد.

نسبیت فیزیکی

از «گالیله» و «نیوتن» به بعد نسبیتی موسوم به نسبیت حرکت و ثقل شناخته شده است، یک حرکت ممکن است در نظر کسی عمودی و در نظر شخص دیگر به خطی منحنی در فضا جلوه کند مثلاً اگر کسی از قطاری که در حرکت است گلوله‌ای از سرب به زمین بیندازد سقوط این گلوله به نظر مسافر در قطار، در خط عمودی انجام می‌گیرد و به نظر کسی که در خارج از قطار است این سقوط، خطی منحنی در فضا رسم می‌کند.

این مثال نشان می‌دهد که نه از خط سیر به طور مطلق بلکه فقط از خط سیر وابسته به لحاظی معین می‌توان بحث مکتب اسلام

عالم خارج، تابع آلات حس و ادراک ما است و هر نوع شناسائی فقط برای موردی معتبر است که قوای ادراکی شخص دوم نیز مانند مدرک نخست باشد، نه برای هر موجود متفکر. چنانکه در کتابهای روان‌شناسی می‌خوانیم که شدت و کیفیت و حالت احساس با ساختمان عضو تحریک شده بستگی دارد.

نسبیت تجربی هر چند پس از «دکارت» رواج پیدا کرده است ولی ریشه سخنان طرفداران آن در کلمات شکاکان، یونان باستان و پس از آن بالاخص در سخنان «دکارت» موجود است آنجا که می‌گویند: مناسبت و مشابهت میان احساس (صورت ذهنی) و امر خارجی که آن را برمی‌انگیزد، بیش از مناسبت و مشابهت میان لفظ و معنای آن نیست.

تصویرات حسی ما از عالم خارج با تمام صداها و رنگ‌های آن، فقط برای ما معتبر است و علائمی است پرارزش برای راهنمایی ما در این جهان ولیکن به هیچ وجه برای ما معرفتی که دارای قدر و اعتبار مطلق باشد تحصیل نمی‌کند.

۲- نسبیت عقلی: و مقصود از آن، این است که استدلال عقلی و تفکر منطقی را نسبی و آن را نیز با ساختمان فکری خود وابسته بدانیم یعنی نه تنها تصور آنچه در برابر حواس ما ظهور و بروز

بیرون آمده و در مکتب شکاکان ثبت نام کنند، زیرا یک چنین استدلال، عین استدلال شکاکان است که آنان را در آگاهی از خارج به شك و تردید کشیده است و در گذشته یادآور شدیم که رئیس مذهب شکاکان «پیرهون» با دلائل دهگانه خود مذهب شك را برگزیده است و یکی از دلائل او این است که: ادراکات ما نسبت به اشیاء، به یک سلسله عوامل خارجی و داخلی بستگی دارد و با تغییر آنها، ادراک ما نیز تغییر، می کند پس ما نباید بگوئیم: اشیاء را آنگونه که در واقع هستند درک می کنیم بلکه باید بگوئیم آنها را آنگونه که وضع ساختمان قوای ادراکی ما در تأثیر شرایط مخصوص اقتضاء می کند، ادراک می کنیم، اما حقیقت چیست نمی دانیم.

این گروه می گویند: راه صحیح برای انسان در جمیع مسائل خودداری از رای جزمی است.

و به عبارت دیگر: اشیاء خارجی ممکن است چگونگی خاصی داشته باشند و ماطور دیگری که قوای ادراکی ما اقتضاء می کند و متناسب با شرایط زمانی و مکانی است، ادراک نمائیم و مانمی دانیم معلومات ما حقیقت است یا خطا و میزانی که بتوان حقیقت و خطا را با آن سنجید، در دست نیست.

همان طور که ملاحظه میفرمائید: هر

کرد.
در گذشته برای اجسام، ثقل ثابت می اندیشیدند و حال آنکه ثقل اجسام متغیر است مثلاً اگر ما به کره ماه برویم خود را بسیار سبکتر می یابیم و می توانیم مانند تهرمانان پرش، از موانع مرتفع پیریم در در صورتی که اگر به یکی از کرات دیگر برویم که قطر آن بیشتر از قطر زمین باشد پاهایمان تاب تحمل سنگینی بدنمان را نخواهد آورد.

اخیراً مساله نسبیت از گسترش بیشتری برخوردار شده تا آنجا که درباره امتداد و زمان و جرم تعمیم یافته است.

* * *

تحلیل نظریه نسبیت

اکنون که با نظریه نسبیت چه از نظر فلسفی و چه از نظر فیزیکی آشنا شدیم لازم است یادآور شویم که محور بحث، در باب شناخت، همان نسبیت فلسفی است نه نسبیت فیزیکی، و بحث درباره دومی مربوط به فیزیک عالی است که از قلمرو بحث ما بیرون است، همچنانکه ما درباره خود واقعت نسبیت فلسفی بحثی نمی کنیم فقط نکته ای را در مورد این مکتب متذکر می شویم و آن این که: اگر ما بگوئیم ظهور و نمایش یک حقیقت خارجی در قوای ادراکی ما، به شرایط زمانی و مکانی، و کیفیت عمل اعصاب بستگی دارد، لازم آن این است که پیروان این نظریه از صفوف رئالیست ها سال بیست و یکم شماره ۱۲

معلولیت « همه وهمه تابع دستگاه ادراکی انسان است ، چه بسا ممکن است در شرائط دیگری ادراک انسان دگرگون گردد، و لازم را غیر لازم، و ممتنع را جائز تلقی کند.

نسبیت به این معنی همه علوم عقلی و منطقی انسان را بی ارزش جلوه داده، اساس عقاید انسان را متزلزل می سازد.

پوزشی از پل فولکیه

«پل فولکیه» به اشکال یاد شده توجه پیدا می کند در صدد ترمیم برآمده و می گوید: «نظریه نسبیت هر چند نوعی از مذهب شك است ولی مذهب شك مطلق نیست زیرا صاحبان این نظریه قائل نیستند که ما هیچ چیزی را به یقین نمی توانیم بشناسیم ، بلکه برخلاف، معتقدند که از همین ظواهری که از جهان می شناسیم می توانیم علمی بسازیم که اجزای هر چه بهتر با هم ربط و نظم منطقی داشته باشد.»

ولی خوانندگان توجه دارند که بحث ما در این نیست که آیا حالت یقین به انسان دست می دهد یا نه تا گفته شود که صاحبان این نظریه می گویند، دارای یقین و جزم هستیم ، فشار بحث در این است که آیا پس از پیدایش حالت یقین ، مکتب اسلام

دو گروه با يك حربه به میدان آمده اند و اگر بنا باشد از این دلیل نتیجه گیری صحیح کنیم باید راه شك را در پیش گیریم، نه این که با ادعای رئالیست بودن دم از نسبیت و اضافی بودن ادراکات بزنیم که در موقع تحلیل، همان شك و تردید در واقع نمائی علم است.

اگر به راستی دستگاه ادراکی هر فردی و یا شرائط زمانی و مکانی مدرک در تمام معلومات اعم از حسی و عقلی تأثیر دارد پس باید فاتحه شناخت جهان و انسان را خواند و صریحاً گفت: آنچه ما از جهان می فهمیم معلوم نیست که با واقع مطابق هست یا نه، بلکه تمام مسائل طبیعی و ریاضی ، مورد شك و تردید است.

در همین بحث خواندیم که نسبیت فلسفی به دو صورت مطرح می گردد، یکی نسبیت تجربی و آن این است که تصاویر منعکس از خارج بطور دست نخورده وارد فضای ذهن می شود. دیگری نسبیت عقلی و منطقی و این که تمام قضایای عقلی و منطقی تحت تأثیر عواملی از قبیل زمان و مکان و عمل اعصاب قرار میگیرد.

اعتقاد به نسبیت در مورد مسائل کلی و عقلی خطرناک تر از نسبیت در مساله انتزاع تصاویر از جهان خارج است زیرا بنا بر این، تمام استدلالات عقلی و منطقی از بدیهی گرفته تا نظری، از « امتناع اجتماع نقیضین » گرفته تا مشاله « علیت و

تفاوتی است میان این فکر و افکار دیگر ، قهرآ خود این فکر نیز از نظر صدق و مطابقت با واقع باید نسبی باشد ، و تابع ساختمان فکری کسی باشد که آنرا مطرح کرده است ، چه بسا ممکن است که دیگری که از نظر ساختمان فکری با او مغایر است ، این مطلب را به گونه‌ای دیگر تصور کند و درست ، نقطه مقابل آنرا ، حقیقت بداند .

باید توجه نمود که به عقیده این گروه واقعیت ادراک ، يك امر مادی است ، و حقیقت آن جز تائر اعصاب از اشیاء خارجی چیز دیگری نیست و اما این که ما وراء این فعل و انفعال مادی ، يك رشته امور و حقایق پیراسته از ماده است . حقیقت علم با آن قائم است ، هرگز مورد تصدیق این گروهها نیست . و ما انشاء الله در بحث مجرد ادراکات به طور مفصل در در این باره بحث خواهیم کرد .

می‌توانیم بگوییم جهان خارج ، همانطور که خارج است ، برای ما منعکس است ؟ بنا بر نظریه نسبیت ، نه ، زیرا هر ادراکی حتی جمله‌ای که می‌گوئیم : ارسطو شاگرد افلاطون است ، تابع دستگاه ادراکی ما است و این ادراک فقط برای کسانی معتبر است که ساختمان ادراکی آنان مانند ما ساخته شده باشد و کسانی که ساختمان ادراکی آنان به غیر شکل ما باشد ، ممکن است حقیقت را طور دیگر بفهمند . و این نوع تضاد درباره ارزش معلومات ، از نظر نتیجه با تضاد شکاکان تفاوتی ندارد .

انتحار نسبیت به دست خود

این نظریه نه تنها ، اصول عقلی و منطقی را متزلزل می‌سازد حتی خود مکتب را نیز نابود می‌کند . زیرا اصل مکتب که می‌گوید : تمام استدالات و تفکرات عقلی با ساختمان فکری انسانها بستگی دارد ، خود فکری است که نمی‌تواند به طور مطلق صحیح باشد ، زیرا چه

۱- فلسفه عمومی ص

امام چهارم در نکوهش پذیرش ذلت فرمود:

مَا أَحَبَّ لِي بِنَصِيْبِي مِنَ الذَّلِّ حُمْرُ النَّعْمِ

کشف الغمه ج ۲ ص ۲۸۹

دوست ندارم در برابر پذیرش لحظه‌ی ذلت تمام شتران سرخ هووگر انقیمت

را بمن بدهند.

سال بیست و یکم شماره ۱۲



اطاعت خدا

زیباترین و جالبترین حالات انسان ، اطاعت فرمان خالق و خودداری از نافرمانی او است.

مسلمان حقیقی کسی است که هم توحید در عبادت را رعایت کند و هم توحید در اطاعت را .

همه می دانیم که اگر در عبادتمان کمترین توجهی به غیر خدا کنیم و هدفها و مقاصد دیگری به غیر خدا در نظر آوریم، از توحید در عبادت، فاصله گرفته و گرفتار شرک می شویم، و باید بر چنین عبادتی خط بطلان بکشیم.

توحید در اطاعت

ما توحید در اطاعت را کمتر مورد توجه قرار می دهیم . مردم مؤمن، می گویند که عبادات خود را خالصانه انجام دهند و صد البته که موفق هم هستند، اما همین ها ممکن است در اطاعت خویش به شرک مبتلا شوند و به همین دلیل است که قرآن می گوید :

بیشتر آنهایی که به خدا ایمان می آورند مشرکند. (۱)

و در روایات آمده است که مقصود از شرک در این آیه ، شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت.

۱- وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشرکون (یوسف آیه ۱۰۷)

در عبادت، قصد تقرب به خدا لازم است، اما در اطاعت، گاهی قصد تقرب لازم است و گاهی قصد تقرب لازم نیست. (۲)

در حقیقت، مفهوم عبادت يك مفهوم خاص، و مفهوم اطاعت يك مفهوم عام است و به اصطلاح، نسبت میان آنها اعم و اخص مطلق است، یعنی هر عبادتی، اطاعت است. هر اطاعتی لزوماً عبادت نیست، بلکه ممکن است عبادت باشد و ممکن است عبادت نباشد.

بنابراین، اگر کسی توحید در اطاعت داشته باشد، حتماً توحید در عبادت هم دارد، اما اگر کسی توحید در عبادت داشته باشد، لزوماً به معنای رعایت توحید در اطاعت نیست.

فرق میان عبادت و اطاعت:

يك فرق دیگر هم میان عبادت و اطاعت هست و آن این است که: عبادت مخصوص ذات بی‌همتای خدا است، و نمی‌شود غیر خدا را حتی برای تقرب به او عبادت کرد، اما در اطاعت، ممکن است انسان مستقیماً فرمان خدا را اطاعت کند، یا به فرمان او، فرمان شخص دیگری را اطاعت کند.

اطاعت توحیدی اطاعتی است که به فرمان خدا باشد، اعم از اینکه خدا را اطاعت کند، یا غیر خدا را، و عبادت توحیدی عبادتی است که به فرمان خدا و در برابر ذات خدا باشد.

وقتی مسلمان، طبق بیان قرآن، خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت می‌کند، اطاعت او توحیدی است و هنگامی که در نماز آهنگ توحیدی «**إياك نعبد**» را سر می‌دهد و با تمام وجودش به نیایش خدا مشغول است، عبادت او توحیدی است.

با این بیان، اطاعت رسول و اطاعت اولی الامر، اطاعت خدا است. زیرا، به فرمان خدا است همچنانکه اگر واجب است فرزند، والدین خود را - در آنچه مشروع است - اطاعت کند، یا همسر - در اموری که شرع مقرر می‌دارد، - شوهر را اطاعت کند به فرمان خداست و بنابراین، اطاعت خدا محسوب می‌شود.

اما عبادت رسول یا اولی الامر یا هر کس دیگر، به هیچ وجه صحیح نیست، زیرا خود

۱- آنجا که شخص به وسیله نماز، اطاعت خدا می‌کند، قصد قربت لازم است، اما آنجا که شخص مثلاً به وسیله ازدواجی که بر او واجب شده است خدا را اطاعت می‌کند نیازی به قصد قربت نیست.

خدا چنین دستوری صادر فرموده است.

بت پرستان مکه، توحید ذات را قبول داشتند، اما در عین حال، مشرک به حساب می آمدند به دلیل اینکه: درباره بتهای خود می گفتند:

ما نعبد هم الا لیقربونا الی الله زلفی (زمر آیه ۴)

: این بت هارا نمیپرستیم مگر برای اینکه وسیله تقرب ما به درگاه خدا باشند.

تفاوت دو بینش

بینش دینی ما این است که هر عبادتی باید بدون واسطه، مخصوص ذات خدا باشد و هر اطاعتی بدون واسطه یا با واسطه، باید به خدا منتهی شود.

در حقیقت دو بینش وجود دارد و دوراه: یک بینش، توحید در اطاعت است و بینش دیگر، توحید در عبادت است. بینش ما می گوید: از اطاعت غیر خدا، در صورتی که به فرمان خدا نباشد، سر باز زنیم، ولی بینش دیگر میگوید: عبادت مخصوص خداست، و در غیر عبادت میتوان از حاکمیت غیر خدا اطاعت کرد.

در این بحث، سخن ما درباره اطاعت بلا واسطه خدا است، اکنون میخواهیم بینش فرمان خدا را از زبان که باید بشنویم.

اطاعت از عقل، اطاعت از حاکمیت خداست

این مطلب، برای ما روشن است که ما با خدای خویش رابطه مستقیم نداریم که فرمانهایش را بلا واسطه بشنویم و اطاعت کنیم. ما نه کلیم الله هستیم که خدا با ما تکلم کند، و نه ما به آن مقام رسیده ایم که فرشته وحی بسوی ما بفرستد، خداوند می فرماید:

ماکان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا

(شوری ۵۱).

: خداوند با هیچ بشری تکلم نمی کند، مگر از راه وحی یا از وراء حجاب، یا فرستادن یک رسول (فرشته) (در صورت اول، تکلم بی واسطه است و در صورت دوم و سوم حجاب یا فرشته، واسطه است).

بنا بر این، همانطوری که در روایات هم آمده است که: خداوند دو حجت ظاهری و باطنی دارد: عقل و پیامبر، ما باید فرامین خدا را از راه عقل یا از راه نبوت، دریافت کنیم منظور از نبوت روشن است، اما منظور از عقل را مختصراً توضیح می دهیم:

حکماء عقل را به نظری و عملی تقسیم می کنند، عقل نظری عقل جهان بین است

و همان است که میتواند به شناخت آنچه هست - در حد توانش نایل آید - اما عقل عملی، عقل تکلیف بین و ایدئولوگ است، و همان است که میتواند، به شناخت آنچه باید باشد، توفیق یابد، البته آنهم در حد توانش.

وقتی عقل ایدئولوگ به ما می گوید: ظلم قبیح، و عدالت، نیکوست، باید توجه کنیم که در حقیقت این پیام، پیام خدا است که به وسیله این حجت باطنی، در گوش جان ما - زمزمه شده است و وقتی قرآن می گوید: خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد (۱) اینهم پیام خدا است که از راه وحی، به مردم جهان ابلاغ گردیده است. اینجا دیگر حجت ظاهری است که وسیله ابلاغ پیام خدا شده و در هر دو صورت اطاعت بعنوان اطاعت از خداوند واجب و لازم است.

منتهی ممکن است در پاره ای از موارد، عقل ما تا آن حدی که شعاع دید شارع، گسترش دارد، نتواند پیشروی کند و در نتیجه، ساکت بماند، نه اینکه برخلاف دستور شرع، فرمانی بدهد،

حتی اگر عقل ما فرمانی مخالف فرمان شرع بدهد، و مخالفت آن برای ما احراز شود، بدلیل محدودیت شعاع دید عقل و گسترش شعاع دید شارع عقلمان را تخطئه می کنیم و به کنجکاوی بیشتری می پردازیم. اینجا است که عقل ما از فرمان خود دست می کشد و ما را به پیروی از راه شرع که راه صواب است تشویق و الزام می کند.

در حقیقت، آن حجت ظاهری و آن پیام آوری که از راه رسالت و نبوت، پیام می آورد با مبدأ پیام اتصال و ارتباط دارد، و ای بسا پیام هائی می گیرد که برای عقل قدرت اینکه بتواند به آنها دست پیدا کند، نیست.

۱- ان الله یأمر بالعدل و الاحسان (نحل ۹۲)

ارزش خون شهیدان

امام چهارم علیه السلام فرمود:
«مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»
 وسایل الشیعه ج ۱۱ ص ۹۰۸

در پیشگاه خداوند چیزی محبوبتر از قطره خونی نمی باشد که در راه خدا ریخته می شود.



دیگر شهرستان های ایران

توسعه و گزارش حوزه ها - حوزه علمی مشهد و مدارس آن - حوزه علمی تهران - حوزه علمی اصفهان - حوزه علمی تبریز - حوزه علمی شیراز - حوزه علمی یزد - حوزه علمی همدان - حوزه علمی خرم آباد - آمار تقریبی طلاب شهرستان ها - امور مالی حوزه های علمی .

اکنون که در پرتو انقلاب شکوهمند اسلامی ایران تحول بزرگ و گسترش شایسته ای در امور حوزه های علمی بوجود آمده است. و از سوی مسئولین و زعمای حوزه های علمی در نظر گرفته شده است که توجه و عنایت بیشتری به حوزه های علمی شهرستانها مبذول گردد و آنان نیز از امکانات مساوی با حوزه علمی قم برخوردار شوند و اکنون که در نظر است از تمرکز بی رویه در حوزه علمی قم جلوگیری شود و امکانات فکری و علمی بصورت صحیح و عادلانه به تمام شهرستانها بخش و تقسیم گردد تا همگان از این نیروی معنوی و اسلامی بصورت یکسان و اصولی بهره مند گردند و حوزه های علمی بصورت فعال نقش خویش را در ابلاغ رسالت و معنویت خویش ایفاء نمایند.

زیبنده است که در پایان مقالات مربوط به حوزه علمی قم نگاه گذرا به دیگر حوزه های شهرستانها نیز افکنده شود تا توجه همگان بویژه مسئولین عالیقدر حوزه علمی قم را به تجدید حیات و تقویت حوزه های فراموش شده شهرستانها جلب کنیم.

اهمیت و ارزش بالای حوزه های علمیه شهرستانها ، از آن نظر است که آنها پایه و نهاد حوزه علمیه بزرگ را تشکیل می دهند و می توانند در آغاز کار، طلاب و دانشجویان را در مهد پرورش خود تعلیم و آموزش دهند و سپس به عنوان تکمیل برنامه های تحصیلی خویش به آغوش حوزه علمی بزرگتر ، و وسیع تر « قم » روانه گسیل دارند.

۱- حوزه علمیه مشهد

پس از حوزه علمیه قم، وسیع ترین حوزه علمیه بشمار می آید که در جوار ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (ع) تأسیس و از کیفیت و گسترش نسبتاً جالبی برخوردار می باشند. و سابقه طولانی تر از حوزه قم را دارد و تأسیس آن به هزار سال پیش می رسد درست است در دیگر شهرستانهای استان خراسان نیز حوزه هایی وجود دارد ولی بعلت وجود مرقد مطهر امام هشتم (ع) حوزه مشهد جنبه مرکزیت بخود گرفته است و با داشتن حدود پنج هزار طالب علوم دینی شامل حوزه های درسی وسیع تر و متنوع ترمی باشد. در آن حوزه علماء و بزرگان علم و دین مشغول تدریس و تدریس هستند که از جامعیت ویژه ای نسبت به دیگر شهرستانها برخوردار می باشند.

مدارس دینی مشهد :

مشهد حدود ۲۰ مدرسه علوم دینی دارد که تعدادی از آنها در گذشته از مدارس معتبر بودند ولی در نوسازی اطراف حرم مطهر خراب شده اند که اکنون برخی از آنها بصورت جالب تر در حال تأسیس میباشند.

از مدارس مهم می توان : نواب، عباسقلی خان، میرزا جعفر، خیرات خان، را نام برد .. که به روش سنتی اداره می شوند و مدارس میلانی و مدرسه عالی حسینی با برنامه های جدید امروزی مشغول انجام وظائف هستند. چند مدرسه دخترانه هم به اسامی ، نرجسیه، عصمتیه و .. بوجود آمده اند که حدود هزار نفر دختر طلبه در آنجا مشغول تحصیل می باشند.

۲- حوزه علمیه تهران

با آنکه تهران حدود ، پنجاه باب مدرسه دینی دارد ولی اکثر آنها فاقد ساکنین اهل علم بوده و متروکه و مخروبه می باشند. فقط تعداد چند مدرسه معموره وجود

دارد که از اهمیت خاص برخوردارند مثل - مدرسه عالی شهید مطهری ، مروی ، صدر ، حاج ابوالفتح ، شیخ عبدالحسین که اکنون نیز مورد استفاده طلاب قرار گرفته‌اند . در تهران مدارس منظم دخترانه دینی به آن صورت مطلوب وجود ندارد ...

به صورت تقریبی می‌توان گفت که حوزه علمیه تهران، حدود ۱۵۰۰ نفر طلبه دارد که در سطوح مختلف به تحصیل مشغولند و اکنون نسبت به سابق از وضع بهتری برخوردار می‌باشند. و درس خارج نیز وجود دارد.

* * *

۳- حوزه علمیه اصفهان

حوزه علمیه اصفهان، یکی از حوزه‌های علمی با سابقه ایران است و اکنون بیش از حدود یک هزار نفر طلاب علوم دینی دارد که به فعالیت‌های علمی و تحصیلی مشغول می‌باشند و شهر اصفهان دارای مدارس متعددی است که تعدادی متروکه و تعدادی هم مورد استفاده قرار دارند.

اکثر مدارس اصفهان بصورت سنتی اداره می‌شوند . که اسامی برخی از آنها به ترتیب :

چهارباغ، صدر بازار، جده بزرگ، جده کوچک، ملا عبدالله، دربکوشک، ترکها، میرزا حسین میراحمدی، مجدیة، ناصریه، نوریه، کاسه گران، شیخ محمد علی، عرب ها، صدرخواجو، محمد هاشم ، مدارس با برنامه همانند : ذوالفقاریه، امام صادق، کانون فرهنگی توحید ، و تعدادی از مدارس دخترانه نیز وجود دارد که از فعالیت خوبی برخوردار هستند .

درس در سطوح مختلف وجود دارد و حدود چند جلسه درس خارج نیز وجود دارد ...

* * *

۴- حوزه علمیه تبریز:

شهرستان تبریز دارای مدارس دینی چندی است که مشهورترین آنها : مدرسه طالبیه ، صادقیه، حسن پاشا، حاج صفرعلی، و اخیراً مدرسه عالی ولی عصر میباشد که جمعاً حدود ۵۵۰ نفر طلبه دارد.

حوزه علمیه تبریز ، سابق از اعتبار و شهرت بیشتری برخوردار بود و اکنون

نیز به تدریج اعتبار و شهرت قدیمی خود را کسب می‌کند و در مسیر پیشرفت و ترقی گام برمی‌دارد حوزه تبریز در ادبیات و مقدمات از امتیاز و برتری ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

* * *

۵- حوزه علمیه شیراز:

در بالای مدرسه خان شیراز مدرسی هست که می‌گویند ملا صدرا فیلسوف نامی در آنجا تدریس می‌کرده است و این خود نشانگر قدمت و وسعت حوزه شیراز است هر چند که الان رونق گذشته را ندارد ولی باز با داشتن حدود ۳۰۰ نفر طلبه شاغل و ده مدرسه فعال از مجموع ۲۰ مدرسه متروکه به حیات علمی خود ادامه می‌دهد.

مدارس دینی شیراز عبارتند از: مدرسه خان، آقا بابا خان، قمیه، حکیم، منصوریه قوام، امیرالمومنین (ع)، امامزاده ابراهیم. برخی از آنها بصورت منظم و با برنامه اداره می‌شوند. و تعداد چند مدرسه دخترانه هم وجود دارد که بانوان و دوشیرگان مشغول تحصیل و تربیت هستند...

* * *

۶- حوزه علمیه یزد:

پس از ۲۰ شهریور و رفتن رضا خان، حوزه یزد بوسیله آیت الله شیخ غلامرضا فقیه خراسانی با اجازه مراجع نجف کار خود را شروع کرد، بعد از فوت آیت الله بروجردی حدود صد نفر طلبه یزدی در نجف و قم مشغول تدریس بودند پس از انقلاب، مدارس بوسیله آیت الله صدوقی تعمیر و توسعه یافت. الان حدود ۳۰۰ طلبه در یزد مشغول تحصیل می‌باشند. و حدود ۳۰۰ نفر هم در قم و مشهد هستند در غالب شهرها و بخشها هم مدارس وجود دارند که تابستانهای بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. در یزد ده مدرسه و در بخشها هم حدود ۵ مدرسه هست.

یک مدرسه دخترانه هم بنام مکتب زهرا (عصمتیه) وجود دارد که چهار سال از تأسیس آن می‌گذرد و حدود صد نفر محصل دارد.

«طرزجان» در ۳۵ کیلومتری یزد با ۳ مدرسه بی‌سلاقی برای پذیرش ۳۰۰ طلبه یزدی و شهرستانی در تابستانها آماده است. سطح درس در یزد مقدمات تا حدود شرح لعمه و کمی بیشتر می‌باشد.

* * *

۷- حوزه علمیه همدان :

شهرستان همدان حوزه نسبتاً وسیعی دارد که حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر طلبه دارد تعدادی هم مدارس دینی دارد که از آبادترین آنها می‌توان، مدرسه آیة الله آخوند، مدرسه زنگنه، مدرسه دامغانی را نام برد، حوزه همدان در دوران حیات آیة الله آخوند، ملاحظی معصومی از نشاط و تحرک شایسته‌ای برخوردار بود که برخی از اساتید معروف حوزه علمیه قم، از آن حوزه برخاسته‌اند

* * *

۸- حوزه علمیه خرم‌آباد:

تأسیس حوزه خرم‌آباد به عهد زعامت فقیه عالیقدر حضرت آیة الله بروجردی می‌رسد که بوسیله یکی از علمای خرم‌آباد بنام حاج آقا روح‌الله کمالوند و بنا به تقاضای مردم خرم‌آباد در سال ۱۳۲۹ انجام گرفت و مدرسه قدیمی شهر تعمیر شد ... و طلاب خرم‌آباد از قم به آنجا مراجعت کردند و مرحوم آیة الله آقای کمالوند با دعوت عده‌ای از علماء شروع به تدریس کردند.

در سال ۱۳۴۳ معظم‌له از دنیا رفت. بعدها بمدت دو سال آیة الله شهید سید اسدالله مدنی طبق دعوت از همدان رهسپار آن نقطه شدند ولی دستگاہ طاغوتی ایشان را تبعید کرد و حوزه را از وجود ایشان محروم ساخت و تا زمان انقلاب، تبعید ایشان ادامه داشت...

الان حدود ۶۰ طلبه دارد، در زمان آیة الله مدنی درس تاحدودی خارج بوده‌است ولی حالا در حد سطح می‌باشد و از دیگر حوزه‌های قابل ذکر شهرستانها می‌توان از حوزه علمیه زنجان، قزوین، اراک، رشت، آستانه اشرفیه، لاهیجان، لنگرود حوزه‌های علمیه شهرهای مازندران و کرمانشاه و اهواز، بروجرد، را نام برد. که هر کدام تعدادی از طلاب و دانشجویان علوم اسلامی را در خود گزینش داده‌اند.

آمار تقریبی طلاب و دانشجویان علوم اسلامی :

هرچند آمار دقیق بخاطر کثرت گستردگی دانشجویان علوم اسلامی در تمام نقاط ایران در دست نداریم ولی بازمی‌توان یک آمار تخمینی و تقریبی از مراکز استان و شهرستان‌هایی که حوزه علمیه نسبتاً فعالی دارند نشان داد به این امید که روزی این تقیصه از طرف مسئولین کاملاً بر طرف گردد...

دفتر شهریہ امام که تقریباً، اکثریت طلاب را در برمی‌گیرد تعداد دانش‌جویان قم را

رقمی حدود ۱۲ هزار نفر نشان میدهد که آنرا با احتساب شهرستانهای مهم دیگر در جدول زیر می آوریم:

طلاب و دانشجویان علوم شهرستانها

قم ۱۲۰۰۰ نفر، مشهد ۵۰۰۰ نفر، تهران ۱۵۰۰ نفر، اصفهان ۱۰۰۰ نفر، تبریز ۵۰۰ « شیراز ۳۰۰ « یزد ۳۰۰ « همدان ۳۰۰ « خرم آباد ۱۰۰ « اراك ۱۰۰ « قزوین ۱۰۰ « زنجان ۱۰۰ « رشت ۱۰۰ « که مجموعاً در حدود ۲۱۴۰۰ نفر میباشد.

امور مالی حوزه ها ...

هزینه های حوزه های علمیه، از دو منبع «سهم مقدس امام (ع) عمدتاً» و موقوفات تا حدودی، تهیه و تأمین میگردد و صورت عملی آن اینچنین است که وجوه شرعی نزد مراجع بزرگ جمع می شود مبلغی از آن صرف نیازهای مالی حوزه ها، میگردد...

بسیاری از مدارس دینی توسط افراد خیر و نیکوکار ساخته شده است که بعضی از آنها موقوفاتی اندکی هم دارند که در طول زمان درآمد موقوفه صرف تعمیر و نوسازی و آب و برق مدرسه مربوطه می گردد و اگر اضافه داشت به عنوان شهریه به طلاب آن مدرسه پرداخت میشود و طبیعی است این نوع درآمد در موارد استثنائی است و کمبودهای مالی طلاب، توسط خود مردم مرتفع میشود.

در تأمین و رفع نیازهای مالی حوزه های شیعه، نکات ظریفی وجود دارد که می تواند عامل حفظ استقلال و عدم وابستگی به حکومت های جبار زمانه و جلوگیری از نفوذ عوامل دولت ها در درون حوزه ها گردد و همین امر، راز بقا و درخشش و پایداری هزار ساله حوزه های شیعه بوده است و علاقه مردم و محبوبیت فوق العاده روحانیت را در همین امر میتوان جستجو کرد.

هزینه ها : مقداری از پرداخت هزینه ها مربوط به اداره و نگهداری مدارس موجود می باشد و مقداری هم صرف نوسازی و گسترش آنها میگردد.

شهریه در حوزه های علمیه توسط مراجع عالی قدر و علماء بطور منفرد پرداخت می گردد و بطور سنتی هر کدام از مراجع دارای دفتر و لیست جاری افراد شهریه بگیر هستند که طبق آن لیست پرداخته می شود در شرائط کنونی و در حال حاضر مجموع دریافت های طلاب از دفاتر شهریه مراجع تقلید می تواند در حدود یک سوم هزینه زندگی آنان را

بقیه در صفحه ۷۲

ضرورت صیانت از محتوای ارزشی

ایدئولوژیکی و فرهنگی انقلاب

توجه گسترده و جدی به بعد (توجیه و تحلیل)
معقول و منطقی مبانی حکومت و خصائص « سیستم
امامت ».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اشاره‌ای به عنوان مقدمه !

« ... دوسه ماهی بیشتر از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی خونبارمان
« نگذشته بود که یکی محترم از سوی شخصیتی والامقام، عالم و اندیشمندی بزرگ
« از تبار محمد (ص) و از سلاله‌ی علی و زهرا (ع) ... ، به دیدارم آمد، حامل و
« اثر از آثار قلمی آن بزرگ نابغدهی عصر ... همراه با پیام او ، بدین مضمون و
« محتوا : »

« ... واپسک پیروزی انقلاب عظیم اسلامی ملت ایران تمام وجودم را تسخیر »

مکتب اسلام

« نموده وشکوه و جلال و عظمت آن از خود بی خودم کرده... ومصمم هستم بسهم »
 خویش همه چیزم را درطبق اخلاص گذارده و تقدیم انقلاب خدائی مردم ایران کنم!!...»
 و این نخستین گام در راه تحقق این عزم...

« بیک پس از بیان مضامین فوق و جزوه از آثار آن (تبلور راستین اندیشه و «
 فرهنگ اسلامی) را به من سپرد با خط زیبا و آشنای خود او ا. و ادامه داد، از «
 روی بزرگ منشی و کوچک نوازی (گفته اند : چون بهترین و سلیس ترین و صحیح-
 ترین ترجمه های آثارم ، (تشیح مولود طبیعی اسلام) می باشد تقاضا اینست «
 که این و اثر نیز توسط همان مترجم (یعنی این حقیر مستحق تفضل باری) ترجمه «
 گردد...»

« که با سپاس پذیرفتم و بر آن عزم که من نیز بسهم خود نخستین گام را پس از پیروزی «
 و به شکرانه ای برآورده شدن آمال و آرزوهای بیست ساله ا، این چنین بردارم ... که «
 نشد و نتوانستم و موانع رنج آلود و دردناک، خود بیش از و و جزوه فرصت بیان «
 و نقل و تحلیل می خواهد !... که بماند به هنگام و موقعیت خودش که هر سخن جانی و هر «
 نکته مقامی دارد ۱۹».

«... ولی آنچه را که در این مجال می توان گفت این است که: العبد یدبر و الله «
 یقدر!!...»

* * *

« آیه الله شهید سید محمد باقر صدر به همراه خواهر و الا تبار و زینب و ش «
 خود بدست دژخیمان پزیدیان زمان به شهادت رسیدا و دومین و آخرین گام را در «
 مسیر تحقق عزم مردانه اش نسبت به انقلاب اسلامی ایران، با قلم و (خون و «
 شهادت) برداشت و در حقیقت قربانی جنبش خوئین و خدائیمان و تجدید حیات با «
 شکوه امامت و زعامت تشیح سرخمان گشت ۱۹...»

« و بد مستان باده می و مقام ازیم تبدیل ویران گر ا و سرنوشت سازش ا به «
 امام صدر چونان امام خمینی بر خود بلرزیدند و در ریختن خون پاکش درنگ «
 را جایز نشمردند ۱۹ ... اورفت و در صف شهدا و صالحان و صدیقین و صابران دراعلی «
 علین، به رفیق اعلی پیوست و در جوار بر رفعت حق بیارمید... هنیئاً له و لاختها «
 المظلومه...»

«وی که سالها مشغول تحقیق و تدریس فقه آل محمد (ص) بود ... و خود از «
 «بنیانگذاران تحول و دگرگونی ایدئولوژیکی و فرهنگی میمون ربع قرن اخیر و از «
 «مبدعان شیوه ها و متدهای مدرن پژوهش های علمی اسلامی... با خون خودش بر «
 «همه آنچه را که ارائه داده بود مهر سرخ تأیید زد. و چه می گویم !؟ که خود «
 «**«خونی»** شد تازه و زلال و خالص و با نشاط و همواره جاری در عروق نسل ها و «
 «عصرها... و خود **«قلبی»** همیشه تپنده در پیکر تاریخ تا دورترین و گسترده ترین «
 «افق ها !!... و بالاخره در شمار مردان همیشه جاوید که **«صدقوا ما هاءهدوا لله»** «
 «**علیه»** .

«... بدین امید که هم رزمان بازمانده با استحکام بخشیدن به سنگرها و «
 «**مواضع** انسانی و اسلامی آن عزیز از دست رفته و پاس خون پاکش، در صف وفاداران «
 «تعهدهای عهد الست الهی و منتظران عاشق و واله و بی تاب و توان وصال معشوق ! «
 «باشند که: **«ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا»**..

* * *

«... و حال به جبران فرصت های از دست رفته و به منظور تجدید عهد (با توجه «
 «به بعید العهدی چند ساله !!) با خوانندگان با وفای **هجله مکتب اسلام** و نیز غنی «
 «و تحرك بخشیدن هر چه بیشتر به بعد بنیادی معرفتی، ایدئولوژیکی و فرهنگی انقلابان.. «
 «و احياناً تحقق بخشیدن به جزئی از **«تعهد انقلابی و اسلامیمان»** که در این حال «
 «وهو و در این فراز حساس و خطیر از تاریخ اسلام، هم خدا و هم خلق خدا از ما می خواهند... «
 «بر آن شدم که نه ترجمه که پژوهشی عمیق و جامع الاطراف و گسترده را در بر تو الهام از «
 «آنچه را که وی (رضوان الله علیه) در زمینه های: «
 «امامت و پیشوائی و ویژگیهای حکومت -، ترسیم کلی و ارائه ای خطوط تفصیلی «
 «اقتصاد -، خلافت و شهادت - منابع قدرت دولت و مبانی بنیادی سیستم بانک - «
 «داری ... با شیوه ای جدید، ارائه نموده است، بی اغازم و طی سلسله مقالاتی «
 «به هم پیوسته فرادید و دقت نظر و مطالعه ای خواننده عزیز **مکتب اسلام**، قرار «
 «**دهم...**»

«... بر این نکته تأکید می ورزم که مباحثی را که در زمینه های فوق در بحثهای «
 «آینده ملاحظه می فرمائید نه از مقوله **«ترجمه ای بسته و محدود»** و نه از «
 «مقوله **«ترجمه ای باز و آزاد»** می باشد که تحقیق و نگارشی است مستقل و «

« گسترده که تنها موضوعات ابداعی آن و برخی از مسائل اصولی از برداشت ها و « ابتکارات متفکر شهید سید محمد باقر صدر برداشت و اتخاذ شده است و از « طرفی بررسی ها و تحقیقات آن شهید عالیقدر در مورد مسائل بالا در کنار بسیاری از « مدارك و منابع دیگر یکی از مهم ترین منابع ما در این « تحقیق و نگارش « مستقل به کار گرفته خواهد شد و احیاناً در پاره‌ای از موارد بدان استناد خواهیم « جست ... »

« باشد که خدای رحمان و رحیم ما را به « صراط مستقیم » رهنمون باشد، « و با عنایت هر چه وسیعتر به محتوای ارزشی و اخلاقی، ایدئولوژیکی و فرهنگی « انقلاب بزرگمان و توجه هر چه گسترده‌تر و جدی‌تر به بعد (توجیه و تفسیر و تحلیل) « صحیح و راستین، منطقی و معقول نوآوری های اسلامی و احیاء سنت های فراموش « شده و مبادی و خصائص حکومت اسلامی و سیستم (امامت) ! ... جنبش الهی و « مردمی خویش را در وصول به اهداف « متوقع و مقدس و وعده داده شده اش « تحرك و شتاب و سرعت بخشیم و با پاسداری و صیانت پیامبرانه از محتوای اصیل « قداست و معنویت » انقلاب و زیر بناهای عقیدتی و فرهنگی و ارزشی آن، در « دوبعد (نظری و عملی) به همراه صداقت و اخلاص و تقوی و صمیمیت و اتحاد « زیبا و شکوهمند روزهای نخست...، از تکرار ناجعه انگیز و مذلت بار تاریخ جلوگیری « کنیم! و از سرنوشت دردناک بسیاری از انقلاب های تاریخ عبرت گرفته و اجازه « ندهیم به عات پاره‌ای از « غفلت ها » و یا اتخاذ « مواضع » منفی و مثبت و « منافی با روح و مضمون و محتوای انقلاب، خدای ناخواسته این نعمه‌ی شوم در میان « امت اسلامی نیز ساز گردد، که یکی از نویسندگان ایتالیائی پیرامون جهت گیری های « نامساعد کلیساهای رم نوشت: «

« ما ایتالیائی ها لامذهبی خود را مدیون کلیسا های رم »

« می دانیم ! »

« به امید تنبیه و آگاهی و ایمان و اخلاص و کوشش و فداکاری و ایثار ... و « در نهایت پیروزی نهائی اسلام و مسلمین در همه‌ی جبهه‌ها بر کفر و شرك و نفاق و استعمار « و استکبار جهانی ... »

« با امیدواری و توکل به عنایات بی‌کران خداوندگار منان و قهار، سلسله « پژوهش های خویش را تحت عنوان: (مبانی و خصائص نظام اسلامی) « « آغاز می‌کنم. »

استقلال قوه قضایی و میزان اقتدار

قاضی در اسلام

در قوانین جدید و پیشرفته برخی از کشورهای متقدم مسأله قوه قضائیه مطرح شده و حتی در قانون اساسی کشور ایران زمان رژیم ستم‌شاهی نیز آنرا مطرح ساخته بودند ولی عملاً چنین استقلال‌لی در کمتر کشوری دیده شده است. اما قاضی در اسلام

لیکن در اسلام علاوه بر لزوم و تأکید بر استقلال نیروی قضاة موارد اعمال استقلال قوه قضاة در تاریخ اسلام فراوان دیده شده است، علت سخت‌گیری اسلام در این زمینه روشن است زیرا اگر قوه قضائیه مستقل نباشد خطر دخالت حکام و نزدیکان بانفوذ آنها و سایرین به آسانی امکان پذیر است و چون دادگاه مرجع تطلم و پناهگاه محرومان می‌باشد، بدون استقلال قضائی آلت دست چپاولگران و ستمگران می‌گردد، بعلاوه سبب بروز هرج و مرج در مملکت می‌شود و موجب فقدان امنیت و نیز باهم‌سال شدن حقوق محرومان و مستضعفان گشته و مهم‌ترین عامل دیکتاتوری خواهد شد.

اکنون نگاهی به بیان تاریخی امیر مؤمنان (ع) می‌افکنیم که آنحضرت به مالک‌اشتر

طی فرمانی دستور می‌دهد که :

«... واعطه من المنزلة لذيك ما لا يطعم فيه غيره من خاصتك لياً من

بذلك اغتياي الرجال له عندك. فانظر في ذلك نظراً بليفاً (۱)

ای مالک ... چنان مقام و منزلتی در نزد خود به قاضی عطاکن که هیچیک از نزدیکان تو، یارای طمع در گرفتن این مقام، از دست او نکنند تا خاطرش از توطئه رجال دولت برضد خود آسوده باشد!

با اینکه معمولاً خطر دخالت حکام و وزراء و ... در کار قضاوت همواره وجود داشته است ولی بررسی تاریخ اسلام نشان می دهد که با همه دگرگونی ها و فراز و نشیب تاریخ اسلام این اصل کاملاً مراعات می شد و حتی خلفای بنی امیه و بنی عباس و ... هم نتوانستند همه جا از اعمال این استقلال جلوگیری کنند و رجال و شخصیت های بزرگ سیاسی و حتی خلیفه و حاکم نیز گاهی بیچنگال عدالت می افتادند!

کمتر اتفاق افتاده است که آنان بتوانند در امر قضاء اعمال نفوذ کنند و قضاوت مؤمن و با تقوی را از مسیر حق و عدالت خارج سازند!

تذکر این نکته لازم است که تفاوت اساسی در اینجا در فقه شیعه و سنی نمودار است آنکه اهل سنت قضات را مستقیماً از عمال خلیفه می شمارند و قاضی را در اصل یک نایب خلیفه یا حکمران بشمار می آورند که دارای موقعیت مستقل نمی باشد بهمین جهت حتی فقهاء آنان مستقیماً از طرف حکام و دولت تعیین می کردند!!

این عدم استقلال به ویژه با اقتدار کامل آشکارتر گردید و بیشتر قضات مستقیماً یا غیر مستقیم تحت سیطره خلفاء قرار گرفتند. (۲)

این خلدون می نویسد: که خلفاء، رؤسای دنیائی و مذهبی دنیا هستند و قدرت لازم برای حکمرانی در وجود آنها متمرکز شده است و مسئولین اعم از آنهایی که مستقیم از طرف خلیفه منصوب شوند یا غیر مستقیم و با از طرف عمال خلیفه منصوب گردند، قدرتشان از قدرت خلیفه است و شخص خلیفه آنها را گذار می نماید.

ولی با این حال در اسلام راستین و اصیل، استقلال قضائی محفوظ بوده و قضات مؤمن و متقی این اصل را مراعات می کردند که اینک توجه شما را به نمونه هایی از آن جلب می کنیم،

این اثیر مورخ شهیر می نویسد: «یکی از سران سپاه عضدالدوله دیلمی در زمینه قضاء و شهادت، موضوعی را به عضدالدوله، توصیه کرد. او گفت: این امر مربوط به تو

۱- نهج البلاغه مکتوب ۵۳ ص ۱۰۰۰ فیض الاسلام

۲- کامل بن اثیر ج ۲ ص ۱۵

نیست توقف می‌توانی درباره حقوق و افزایش آن یا ترفیع درجه و مقام سران سپاه و... ویا در امور نظامی دخالت کنی یا تقاضانمایی و اما شهادت و قبول آن از اختصاصات قاضی است و ما را و تورا نمی‌رسد که در آن دخالت و گفتگو کنیم!..» (۳)

نکته مهم این است که قضاء اسلام به ویژه قضاء در مکتب اهل بیت (ع) بر پایه اجتهاد و استنباط و رعایت مصالح عمومی است و در پرتو این این ویژگی است که قضاء اسلامی را از نظامات دیگر قضائی جهان، جدا می‌کند و آنرا از استقلال و آزادی بیشتر برخوردار می‌سازد.

در روزگار نفوذ و اجراء حکومت اسلامی در صدر اسلام، هیچ قدرت و مقامی جز قدرت الهی برای این دستگاه نفوذ و تسلط نداشته است. (۴)

البته یادآور می‌شویم که: قاضی مسلمان هر چند آزادی استنباط دارد ولی تنها محدودیت او در اسلام در این زمینه است که قاضی مسلمان باید از چهار چوب قواعد و مبانی و اصول مسلمة فقه اسلامی تجاوز نکند و در غیر این آزادی کامل دارد.

«توماس کارلایل» فیلسوف اسکاتلندی می‌نویسد: جهان بشریت در تاریخ طولانی خود قضاء عادل‌تر از قضاء اسلام و حکامی مهربان‌تر از حکام مسلمین به خود ندیده است. (*)

در بحث گذشته در ضمن آداب قضاوت نوشتیم که چگونه باید در تمام مراحل قضاء مراعات عدالت و مساوات بشود و قاضی نباید بین متخاصمین فرق بگذارد و تفاوتی قائل شود و اینک یک نمونه دیگر:

«قاضی ابو یوسف» بر مسند قضاء نشسته بود که هارون خلیفه عباسی با مردی عادی برای رفع اختلاف درباره بوستانی که او مدعی بود که عمال خلیفه از او غصب کرده‌اند در دادگاه حضور یافت.

قاضی طرفین دعوی را در شرایط مساوی دوشادوش یکدیگر نشانده و پس از شنیدن دعوا و دفاع، دریافت که حق با مدعی است ولی خلیفه نیز شواهدی دارد و قاضی نمی-

۳- در حکومت اسلامی ایران نیز، امام خمینی فرمود: توصیه هر چند از

منسوبین و وابستگان من باشد قبول نکنید توصیه‌کننده و توصیه پذیر قابل مجازات می‌باشد!.

۴- (*) عدالت و قضاء...

توانست آنها را رد کند و طبق نصوص و مقررات ظاهری می باید بفتح خلیفه حکم کند با اینکه حق بامدعی بوده است!

قاضی فکری کرد و سپس با قاطعیت به خلیفه گفت: طرف تو از تو می خواهد که بر صدق اظهارات شهود خود، قسم یاد کنی و این حتی است که شرع و قانون به او بخشیده است...

خلیفه از اداء قسم سرباز زد و قاضی بوستان مورد نزاع را بصاحب شرعی آن بازگرداند و دادگاه را ترک گفت. (۵)

بارها اتفاق افتاده است که قضات، شهادت خلیفه و وزراء را رد کرده اند چنانکه قاضی «ابن البشیر» شهادت امیر حکیم بن عبدالرحمن امیراندلس را که درباره عموی خود «سعید الخیر» اداء کرده بود، رد کرد!

سزای تملق!

«ابو یوسف قاضی القضاة» کشور پهناور اسلام در زمان هارون الرشید خلیفه عباسی شهادت فضل بن ربیع وزیر مقتدر هارون را نپذیرفت. او به خلیفه شکایت کرد و خلیفه علت پذیرش شهادت او را پرسید.

قاضی گفت: «من از فضل شنیده ام که خود را بنده خلیفه میخواند و این از دو صورت خارج نیست. فضل یا راست می گوید یا دروغ. اگر راست بگوید: طبق عقیده و مذهب من، گواهی بردگان مسموع نیست و اگر دروغ باشد. فاسق است و شهادت فاسق مقبول نیست. (۶)

«ابن جوزی» مورخ بزرگ در کتاب «المنتظم» چنین می نویسد:

ابو حامد احمد بن محمد ابن احمد اسفرائینی قاضی بغداد (متوفای سال ۴۰۶) مقامی ارجمند و رفیع داشت اجعاف و رفتاری زننده از خلیفه معاصر نسبت به او سرزد، قاضی برای تنبیه خلیفه طی نامه ای به او چنین نوشت: بدان که تو قادر نیستی مرا از مقام ولایتی که خدای تعالی بمن داده است، معزول سازی! ولی من قادرم که بانوشتن دویاسه کلمه به خراسان، تو را از مقام خلافت عزل کنم و از سلطنت براندام. (۷)

در نظام قضائی اسلام بارها اتفاق افتاده است که قاضی خلیفه را توبیخ و حتی در

بقیه در صفحه ۵۱

۵- کتاب دوله القرآن تألیف طه عبدالباقی سرور

۶- عدالت و قضاء ص ۱۲۶ بنقل از کتاب مثل العیاء من القضاء الاسلامی

اثر آرزنده ای از:

محمد حسین بهجتی (شفق)

دروازه شهادت

این شاهدان عشق

هرگز گمان مدار که از یاد رفته اند .

یا چون گل بهار

بر یاد رفته اند .

اینان نمرده اند

جاوید ، زنده اند

هر شب به بال روح به معراج می روند

x x x

هنگامه صُعود

تا خلوت خدای ،

آنجا که عقل را نبود زخمت ورود

پرواز می کنند

با دوست ، با حقیقت مطلق ، جمال کل

دمساز می شوند

با روح نابناک شهیدان کربلا ،

همراز می شوند

در تشنه شهود "هم آواز می شوند .

x x x

هنگامه نزول

چون نور آفتاب ، که ریزد ز آسمان

بر دامن زمین ،

زان خلوت بلند ، به سوی دیار ما

آویز می شوند

چون آشبار فجر

از قلعه ای رفیع ،

در دره های خاک ، سرازیر می شوند .

در جمع دوستانه ما بال می زنند .

x x x

با چهره های زخون شهادت ، عقیق فام

با عشوه شقایق و با ناز لاله ها

اوصاف دلپذیر مقامات خویش را

در گوش جان ما ،

فریاد می کنند !

مارا نوید فتح ،

پیغام می دهند !

با شعله زبان شفق گون ، چو شمع بزم

صد داستان زلذت دیدار دوستان ،

ترسیم می کنند .

مارا برای بال گشودن بر اوجها

تشویق می کنند .

x x x

فریاد میزنند بما کای برادران

دروازه شهادت ، اینک گشوده است

رفتن توان از این در گشوده بکنفس

جاوید ، زندماند

در اوج عزت و عظمت در حریم دوست
روزی خوردند و لذتشان جاودانه است .
زمین بی نشانگان ، ابدیت ، نشانه است .

× × ×

این گلرخان نغز ،

این دسته دسته لاله خونین لعل فام

بزمرده ، کی شوند ؟

برباد ، کی روند ؟

اینان شکوفه‌های بهشت سعادتمند

در جاودانگی چو ابد ، بی نهایتند

گلپهای رسته ز آنسوی مرز زمانه‌اند

از تنگنای حلقه تازیخ ، جسته‌اند

چون عرش ، جاودانه زهر مرز رسته‌اند !

تا بارگاه ویژه دلدار ، بی نشان

کوشید تا که با پر همت بسان ما

بر اوجها پرید !

سوی بهشت وصل که از عرش برتر است

همراه ما پرید .

× × ×

این هفتگان به خون

این سرخ جامگان

این لاله‌های نغز فروزان دشت شوق

این جان به دوست داده ، بهمانان رسیدگان

هرگز نمرده‌اند !

اینان چو روح مطلق هستی ، چو نور عقل

یا چون کتاب وحی

یا چون تجرد ابدیت به طول دهر

تغییر جزئی در بهای مجله

با نهایت اعتذار از خوانندگان عزیز از آغاز سال آینده فقط مبلغ ۵ ریال هرماه به بهای مجله افزوده می‌شود که در هر سال فقط ۶۰ ریال اضافه خواهد شد .

این تفاوت مختصر به خاطر هزینه سنگین چاپ و کاغذ است که در پاره‌ای از موارد از ۳۰ تا ۵۰ درصد افزایش یافته و می‌دانیم آنها بخاطر شرایط جنگ تحمیلی دشمنان انقلاب اسلامی ما و محاصره اقتصادی ابر جنایتکاران است چرا که این انقلاب خاری است در چشم همه آنها !

بنابراین قیمت اشتراک سالانه برای ۱۲ شماره مجموعاً ۶۰ تومان خواهد بود . در عوض کوشش ما براین است که هشت صفحه بر صفحات مجله بیفزائیم و این تفاوت جزئی را جبران نمائیم .

این ماه و همراه مجله مکتب اسلام پرتیراژترین مجله عملی

و دینی را فراموش نفرمائید و به دوستان خود توصیه کنید .

پدران ، مادران و جوانان

دربخش پیش خواندیم که : اعمال و روش زندگانی پدر و مادر در انحراف جوانان اثر چشمگیر دارد و يك بعدی بودن، نفاق و چند چهرگی و اختلاف در خانواده را مورد بحث قرار دادیم و اکنون...

پدران و مادران بی تفاوت !

هستند پدران و مادرانی که هیچگونه مسئولیتی را در مقابل فرزندان خویش ، احساس نمی کنند ! هرگز از آنان خبری ندارند، مخصوصاً در مورد پرورش و تکامل روح و جان فرزندان، بی تفاوتند!

بسیاری از پدران و مادران را سراغ داریم که صبح تا آخر شب نه بچه های خود را می بینند و نه از آنان خبری دارند و شب هنگام هم، موقمی فرزند خود را می بینند که در خواب است، گمان می کنند همانقدر که کار کردند و برای آنان لباس و غذا فراهم نمودند، همه وظائف خویش را در قبال آنان انجام داده اند ! تا آنجا که

بسیاری از روشنفکرانها و غرب زده ها هم با اینکه «به اصطلاح» تحصیل کرده و با اطلاعاتند به قدری که به «پروترین»ها و «ویتامین های» غذای فرزندان اهمیت میدهند، به تغذیه جان و روح آنان توجه ندارند!

برخی از اینان به اندازه ای خودباخته اند که اصولاً از پرورش فضایل و کمالات و تربیت روح و جان، چیزی را نمیدانند، و از زندگی، تنها نوع زندگی حیوانی را درک کرده اند ! فرزندان شان، به فساد و آلودگی و انحراف کشیده می شوند و هنگامی که گرفتاری و خطری برای این نوباوگان پیش می آید، آنگاه پدر و مادر

این گونه فرزندان، گرچه با قدرت بیش از حد و خود خواهی های پدر و مادر ممکن است سرتسلیم را فرود آورند ولی آینده ای بس خطرناک در انتظارشان هست و احتمال زیادی هست که پس از خارج شدن از سلطه و نفوذ پدر و مادر و جوانسال شدن، به همه مردم از جمله پدر و مادر و حتی در مقابل سنن، عرفیات و اخلاق نیز دهن کجی بنمایند و زیر بار هیچ قانون و نظامی نباشند، که در این هنگام، اگر با فردی تبه کار و خوش ظاهر برخورد نمایند یا اتفاقاً در محیطی آلوده و بی بند و بار قرار گیرند، زود جذب شده، برای هر نوع تبه کاری آماده خواهند بود و به اصطلاح، مانند پرده ای که از قفس بریده و آزاد شده آنقدر پرواز می کنند و خود را به در و دیوار میزنند که از کاریفتند! توجه داشته باشید که: کنترل، مراقبت شدید و سلب آزادی از کودک، زمینه ساز آنچنان انحراف خواهد بود که از آزادی در حد آزادی حیوانی استفاده خواهد کرد!

تحقیر و سرزنش :

عده ای از پدران و مادران، نه تنها هرگز تشویق و تمجید از فرزندان نمیکنند، بلکه همیشه با تحقیر و سرزنش با آنان روبرو می شوند!

در خانواده ای که معمولاً تحقیر و سرزنش باشد و محبت و علائق انسانی اعمال نگردد، نوعی عقده حقارت و خود کم بینی

تازه از خواب بیدار شده فریاد برمی آورند و به زمین و زمان بد می گویند و از همه نیز طلب کارند! گویا تاکنون پدر و مادر نبوده اند!

به گفته یکی از نویسنده گان: بعضی از پدران و مادرانی که برای جلب منافع مادی و یا عیاشی ها و جبران حقارت های قبلی و بهانه های دیگر، شانه از وظیفه خطیر خویش خالی کرده کودکان را رها می کنند شایسته نامی جز «جنایتکار» نمی باشند.

کنترل های افراطی :

در مقابل این افراد بی تفاوت و غیر-مسئول، برخی از والدین، به قدری فرزندان خود را کنترل می کنند که حتی کودک یا نوجوان، جرأت خندیدن و بازی کردن را هم ندارد!

اینان، فکری می کنند که تمام حرکات کودک باید بر مبنای برهان و استدلال و فلسفه ای باشد! «با اینکه چنین هم هست» ولی برهان و فلسفه خاصی را در نظر دارند!

اینها فراموش کرده اند که خود در کودکی و جوانی چگونه بوده اند؟! و میخواهند فرزند، بدون درک عالم کودکی و نوجوانی، با به عرصه زندگی بزرگ-سالان بگذارد که قهرآ یک حرکت قسری و غیر طبیعی است و طبعاً در روحیه نو- جوان اثر ناپسندی را به جای خواهد نهاد.

درفرزندان به وجود خواهد آمد که در آینده برای آنان بسیار زیانبخش و خطرناک خواهد بود.

افراد مبتلا به «عقدۀ حقارت» و «خود کم بینی»، معمولاً برای جبران این نقیصه، به اعمال احمقانه‌ای دست میزنند و کارهای پرسروصدا و جنجالی را از خود نشان می‌دهند تا خود را قهرمان و مهم و شجاع جلوه دهند.

جوانانی که در کانون خانواده از محبت‌های پدر و مادر محروم یا با تحقیر و سرزنش آنان روبرو بوده‌اند، همیشه دنبال کار و حرکتی می‌گردند تا خود را نشان دهند.

بیش از دیگران به نوگرایی و جدید طلبی روی می‌آورند، حتی در انتخاب مکتب و مرام، به راهی که به نظر بیاید امروزی و جدید است جذب خواهند شد، و کافی است که یک «ایسم»، آنان را بسوی خود بکشاند! و خود را روشنفکر و متری دانسته بدون تحقیق، مبلغ و طرفدار شدید آن‌هم میشوند.

اینگونه افراد حتی پس از انجام جنایت، وقتی عکس خود را در روزنامه یا مجله‌ای می‌بینند، خرسند میگردند و عکس خود را به زندانیان دیگر نشان میدهند، و مثلاً: اهمیت خود را برخ میکشند!

این جوانان را دشمن به آسانی میرباید

و سپس کتاب و نوشته‌ای در استقامت و شجاعت انقلابیون و افراد شجاع در اختیارشان میگذارد، آنگاه این اشخاص ساده لوح و خود کم بین، همه اداهای آن شخص شجاع را در می‌آورند تا خود را با استقامت و شجاع نشان بدهند! و به گمان خود حقارت خود را جبران میکنند. اگر به آنان التقاء کنند که: روی چهار پایه اعدام رفتن و اعدام شدن، بسیار شجاعانه است! می‌شتابند تا خود را با این شجاعت! نشان بدهند!

و روی چهار پایه اعدام میروند! کافی است به دختری که محبت از پدر و مادر ندیده و سرزنش و تحقیر دیده، شخص شیطان منشی بگوید: «دوست دارم» نیاز شدید او به این جمله، به طور چشمگیری زمینه انحراف در وی فراهم خواهد ساخت و او را به آلودگی خواهد کشانید.

در جامعه ما، بسیاری از نوجوانان و جوانان متمایل به راست و چپ و منحرف از اسلام، از اینگونه جوانان هستند، با عدم آگاهی از اسلام و داشتن زمینه هائی مانند «عقدۀ حقارت» به زودی شکار صیادان انسان‌ها و مزدوران استعمار می‌شوند.

در جریان بازجویی دونفر از نوجوانان بازپرس، هر سوالی را که از آنان می‌پرسید، آنان میگفتند: «ما اعدامی هستیم» و اصرار بر اعدام شدن داشتند. اتفاقاً این دو جوان، بدون شناخت و بدون کوچک-مکتب اسلام

امام باقر (ع) فرموده‌اند: دین یعنی «محبت» (۱) که در این مقاله درصدد نگارش آن مطالب نیستیم.

محبت‌های افراطی:

همچنانکه کمبود محبت، نوعی بیماری و معرور ساختن فرزندان از این بهترین غذای روح، ظلم و ستم به آنان است و عواقب شومی برایشان خواهد داشت، افراط در محبت و ازهمه مزایای زندگی به گونه غیرعادی برخوردارشان نمودن، نیز زیانبخش است، اینگونه افراد غالباً زودرنج، شکست پذیر، عزیزدردانه، نور چشمی باری آیندا.

اینان بر اثر برخورداری از مزایا، زود از زندگی خسته میشوند و لذات مادی آنان را اکتفا نمی‌کند، آمادگی عجیبی برای کارهای غیرعادی پیدا می‌کند، حتی به راحتی خودکشی می‌کنند زیرا همیشه خود را بدبخت و در رنج و عذاب می‌بینند، با برخورد با کوچکترین پیش آمد و دیدن یک عمل خلاف انتظار، و احساس کمترین بی‌احترامی، شدیدترین لطمه و شکست روحی را احساس می‌کنند از داشتن یک لباس تازه سد شده، یا اتومبیل مدل جدید، مانند کودکان گریه

بقیه دو صفحه ۶۹

ترین اطلاع از مسائل سیاسی، دست به اسلحه زده و باروی باز منتظر اعدام بودند. اینان در نظریک روانشناس آگاه، معلوم بود که میخواهند آن «من» تحقیر شده خود را نشان بدهند و خود را شجاع، با استقامت مهم و قهرمان جلوه دهند و به معنی دیگر شهامت آنرا نداشتند که به ضعف و بیخبری خود اعتراف نمایند.

اینکه گفتم: در جامعه ما معمولاً این چنین است، چون در جامعه ایرانی، اسلام علوی و حسینی وجود دارد، هر جوانی به هر فضیلتی بخواهد دست یابد می‌تواند در آغوش اسلام به بهترین راه بیفتد و حسین (ع) و از با صد درصد اسلامی بودن با همه تباهی‌ها مبارزه کند «همچنانکه جوانان اسلامی ایران چنین می‌کنند و هر روز حماسه‌ها می‌آفرینند» و نیازی نیست که به شرق یا غرب، بر است یا چه بگرایند.

و این فرزندان ما که به گروه‌ها جذب می‌شوند، غالباً با عدم شناخت از اسلام و درک نکردن فرهنگ اسلامی و مبتلا بودن به عقده‌های روانی، به این راه‌ها کشیده میشوند و پدران و مادران و محیط، سهم مهمی از این گناه را به دوش میکشند. همین جهت است که: ابراز محبت به فرزندان در مکتب اسلام از علائم ایمان و پاداش هربوسه‌ای، حسنه‌ای عنوان شده است و

۱- لطفاً به کتاب «راه نفوذ در دلها» تألیف نگارنده از بخش ۲۳ به بعد و صفحه ۱۵۷

مراجعه فرمائید.

نفوذ فرهنگی اسلام در تمدن غرب

قسمت دوم

گفتیم که ارتباط اروپائیان، با مسلمانان در طول جنگهای صلیبی و از راه کتابهای دانشمندان اسلامی به زبانهای اروپائی، رنسانس و تجدید حیات علمی اروپائیان را بارور ساخت و مسلمانان نقش استادی و معلمی را در پی ریزی تمدن اروپائی معاصر، بازی کرده است.

در مقاله گذشته، ترجمه، کتابهای فلسفی فیلسوفان اسلامی و انتقال علوم عقلی به اروپا، مورد بحث قرار گرفت و اینک دنباله بحث: *تألیفات فقهی*

اعتراف يك دانشمند:

جورج سارتن دانشمند ارزنده قرن معاصر میگوید:

.... از اواسط سده هشتم تا سده دوازدهم میلادی - یعنی چهار قرن - فرهنگ

اروپائی (لاتینی) تقریباً بطور مطلق (پشت سر)، فرهنگ اسلامی قرار گرفت.

رکود فکری در نیمه دوم سده هفتم و نیمه اول سده هشتم میلادی، دست کم در

مورد اروپا و خاور نزدیک، محسوس بود، عصر تجدید فعالیت را به دنبال داشت. این امر

تا حدودی کاملاً مدیون پیشگامی مسلمین بود.

از این رو کاملاً شایسته است به این فصل که نشان دهنده شروع علم اسلامی است،

نامی عربی بدهیم، گرچه اطلاق این به نام جابربن حیان، چیزی در حد يك

دعوی است.

بگذار چنین باشد، مطالعه دقیق آثار جابر، خواه به عربی یا لاتینی یکی از ضروری-ترین و امیدبخشترین وظایف تحقیق است.

بایک استثنای جزئی، که در پایان این فقره خاطر نشان شده همه فعالیت‌های ریاضی این عصر (عصر جابرین حیان) بوسیله مسلمانان صورت گرفت (۱).

در زمینه علوم :

دائرة المعارف های علمی که بوسیله دانشمندان اسلامی، تألیف یافته است، مانند عیون الاخبار ابن قتیبه، مفاتیح العلوم خوارزمی، و کشف الظنون حاجی خلیفه، شواهد زنده‌ای هستند که این کتابها در مورد کارهای تخصصی و علمی نگارش یافته و از عربی به زبانهای لاتینی برگردانده شده‌اند. از جمله در زمینه گیاه شناسی کتاب «النباتات» ابوحنیفه دینوری، متوفای ۲۸۲ هـ را مثال آورد.

اصل این کتاب در دسترس نیست، ولی بیشتر مطالب مهم آن در کتاب بزرگ و فعالیت‌های وسیع ابن البیطار از اهالی Malaga ضبط و گنجانیده شده است. ابن البیطار در درجه اول یک داروشناس بوده، ولی خدمات فراوان ارزنده‌ای به علم گیاه شناسی کرده است. همچنین در جانورشناسی الحیوان جا حظ، و در گیاه شناسی الفلاحة ابن وحشیه و الفلاحة ابن العوام را نام برد.

اغلب علمای طبیعی مسلمان، تحقیق در تاریخ طبیعی را نه بخاطر کنجکوی، بلکه برای مشاهده «آثار الهی» انجام میدادند و به همین جهت، پیوسته از مطالعه جهان طبیعت درس‌های اخلاقی و معنوی استخراج میکردند. (۲)

ترجمه کتاب های جابرین حیان کوفی در زمینه شیمی در قرن دوازده صورت گرفته است. جابر در غرب Geber نامیده می‌شود و مجموعه کتاب‌های وی که از عربی ترجمه شده است، منبع تحقیقات دانشمندانی بوده است که در علم شیمی تحقیق کرده‌اند که تا قرن هفده میلادی دوام یافته است. در میان این دانشمندان از راجریبکن، آلبرت ماگتوس، ریموند لولی و کمی بعد تراز نیکولاس فلامل، میتوان نام برد. (۳)

۱- مقدمه بر تاریخ علم : جورج سارتن ج ۱ ص ۵۲۴ به نقل از دانش مسلمین :

محمد رضا حکیمی ص ۱۱۱

۲- علم و تمدن در اسلام ص ۲۶۲

۳- علم و تمدن در اسلام، ازدکتر نصر ص ۲۶۲

علم فیزیک :

و همچنین از مهم ترین ذخائر علمی مسلمین که در قرون وسطی به لاتین ترجمه شد و ملتهای اروپائی از مطالب و محتویات آن، بهره مند شده اند، باید از کتابهای فیزیکدان اسلامی «ابن الهیثم» بخصوص از «علم المناظر» او نام برد که بسال ۱۵۷۲ میلادی به لاتینی بنام «Opticae The Sarns» ترجمه شده است.

این فیزیکدان اسلامی که در مغرب زمین بنام «AlHazen» معروف است، با اینکه در ریاضیات و فیزیک و نجوم و پزشکی و دیگر موضوعهای علمی تألیفات داشته است، ولی کار بزرگ وی در زمینه فیزیک صورت گرفته است. وی آزمایشها و مشاهده کننده و در عین حال عالم نظری کاملی بود. «علم المناظر» وی بهترین کتاب در قرون وسطی در نورشناسی بوده است که بر نوشتههای نورشناختی «راجر بیکن» و «وتیلو» و «کپلر» در مغرب زمین و نیز بر آثار بسیاری از مؤلفان اسلامی پس از او، تأثیر گذارده است. (۲)

و سرانجام W. M. Watt نتیجه گیری میکند: که اگر کسی بخواهد از وسعت و اندازه تحقیقات و نوشتههای مسلمانان جويا شود، بدون اغراق باید معترف باشید که بدون بهره گیری اروپائیان از علوم و تحقیقات مسلمانان، علم و فلسفه مغرب زمین، توسعه نمی یافت.

۲- نفوذ اسلام در اروپا در قرون وسطی، دکتر ابوالفضل عزتی ص ۸۲

بقیه از صفحه ۴

کودکان تلکهای خود را می شکنند و چند ریال پول خرد ذخیره شده هفته ها و ماهها را بپای رزمندگان می ریزند، و زنان زینت آلات خود، و روستائیان تنها سرمایه خویش را.

چنین ارتشی و چنان مردمی طعم شکست را هرگز نخواهند چشید.

این يك عامل تعیین کننده مسیر سرنوشت است که نفوذش در اعماق و ریشه هاست نه اینکه جبهه سطحی و موضعی داشته باشد.

روی همین جهت به عقیده ما باید تمام

امکاناتمان را بکار گیریم و این عامل را تقویت کنیم، و آنرا به صورت يك مکتب ریشه دار و يك فرهنگ ملی و عمومی در آوریم تا كوچك و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان ماهمه این گونه بیندیشند و با مسأله جنگ این گونه برخورد کنند، برخوردی سازنده، و شهادت آفرین و طولانی شدن جنگ - هر قدر باشد - تأملت ما با این اعتقاد می جنگد هرگز جای نگرانی نیست.

(ادامه دارد)

مبارزات آیه الله کاشانی

بازریم مزدور پهلوی

که « قوام السلطنه » به اشاره شاه دستور داد تا وی را که به قصد زیارت آستان قدس رضوی در شهرهای مشرق ایران سفر می کرد و مردم را در جریان مسایل سیاسی - اجتماعی روز قرار می داد و در هر شهری هیجان و حرکت زاید الوصفی بر می انگیزت، شبانه در سبزوار دستگیر کنند و مدت دو سال در « بیعت آباد » قزوین در حبس و تبعید نگهدارند تا بلکه او را از ادامه مبارزات بی امان خود با مزدوران داخلی بیگانه بازدارند.

تبعید به لبنان

در خور یادآوری است که بدانیم سنگرهای مقاومت و صفوف مبارزه در روزگار پس از سقوط رضاخان آن حاکم قلدر و

در گذشته گوشه‌هایی از مبارزات قهر-آمیز و روشنگرانه آیه الله کاشانی را در عراق دیدیم و نقش او را در رهائی این کشور از سلطه استعمار انگلیس شناختیم. اینک به تماشای صحنه‌هایی از مبارزات وی در ایران می‌نشینیم تا بدانیم که همواره به حکم قرآن و تعالیم حیات بخش مکتب، با سلطه دشمنان اسلام بر کشور-های اسلامی و مسلمانان سخت به مخالفت برخاسته و در این راه از هیچ کوشش و مجاهدتی دریغ نورزیده است.

آیه الله کاشانی پس از دوره سیاه‌رخی خانی و رهایی از زندان مجرد ۲۸ ماهه در اردوگاههای انگلیسی، چنان با مبارزات دامنه دار و قاطع خویش، مایه در دست نشانندگان استعمار شده بود

از میان بردارند.

حکومت برای انجام این کار منتظر بهانه‌ای بود که واقعه پانزدهم بهمن سال ۱۳۲۷ و تیراندازی به طرف شاه در دانشگاه (خواه به طور ساختگی و خواه حقیقی) این فرصت را برای دست‌نشانندگان استعمار انگلستان فراهم کرد.

حکومت زیر سلطه انگلیس، از سویی حزب توده را بی‌درنگ غیر قانونی و منحل اعلام نمود و اعضاء فعال و کارگزاران را دستگیر و تار و مار کرد، و از دیگر سو مزدور خائنی چون «سرتیپ دفتری» فرماندار نظامی تهران را نیمه شب همچون دزدان ذلیل با نردبان بخانه آیه الله کاشانی فرستاد تا آن مجتهد سالخورده و روحانی رزمنده و متعهد را که گناهی جز دفاع از اسلام و حقوق مردم مسلمان نداشت دستگیر کند.

این مرد کثیف و شریر ابتدا شخصاً آیه الله کاشانی را به باد ناسزا و مشت و لگد و با تمسخر گفت: «سید حالا می‌خواهی شاه را بکشی؟» سپس فرمان داد تا وی را به «قلعه فلک الافلاک» خرم آباد تبعید کنند.

دیکتاتور در دو جنبه قرارداداشت.

جنبه نخست را انبوهی از روحانیون و طلاب علوم دینی و بازاریان مؤمن و دیگر مسلمانانی تشکیل می‌دادند که به ندای پیشوای مذهبی و سیاسی خویش «لیک» گفته و برهبری او با حکومت و دولت‌های فاسد وقت می‌جنگیدند و دست نشانندگان استعمار را (چنانکه در حکومت هژیر در میدان بهارستان اتفاق افتاد) به گلوله می‌بستند.

جنبه دوم را جوانانی تشکیل می‌دادند که سرشار از شور و عشق به آزادی و برابری و برادری بودند. این گروه پس از دوران خفقان رضاخانی به جاذبه‌ها و جنبه‌های مردمی شعارهای برخی از احزاب مانند حزب توده دل بسته و در آن سنگر، نیروی فعال و منظمی را به وجود آورده بودند که متأسفانه همین حزب با خیانت‌های تاریخی خود انقلاب ملت مسلمان را به تأخیر انداخت.

شاه خائن و اطرافیان مزدورش برای تصویب «لایحه الحاقی نفت» (۱) و حاکمیت مطلق استبداد و خودکامگی دربار قبل از هر چیز می‌بایست این هردو سنگر را

۱- پس از افشاگری‌های دکتر مصدق در مجلس دوره چهاردهم، استعمار انگلیس بر آن شد که با دست‌عمال خود لایحه الحاقی معروف به لایحه «گیس - گلشانیان» را به هر صورتی که شد از تصویب مجلس پانزدهم که انتخاباتش را به همان منظوره طور ساختگی ترتیب داده بودند بگذرانند ولی توطئه آنان ناموفق ماند. رجوع کنید به کتاب روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت.

کسب آزادی و استقلال رهبری می-
کرد .

انتخابات دوره شانزدهم و بازگشت آیه الله کاشانی

گرچه حکومت استبدادی شاه بادرهم کوبیدن آن دوسنگمبارزه و مقاومت که درپیش به آن اشاره شد، نفس‌ها را درسینه خفه کرده و هول و هراس شگفت‌انگیزی درعموم مردم به وجود آورد، ولی باهمه این احوال، بعضی از شخصیت‌های سیاسی مانند دکتر بقائی، حائری زاده و حسین مکی با مبارزات خود درمجلس دوره پانزدهم برخی از نقشه‌های شوم استعمار را نقش برآب می‌کردند و امیدی دردل-های مردم زجرکشیده ایران می‌آفریدند .

مجلس دوره پانزدهم روزهای آخر عمرش را طی می‌کرده که بحث‌های سیاسی در رابطه با نفت و حقوق مردم و عدالت اجتماعی در کشور به اوج خود رسید و هر روز برعهده تماشاگران می‌افزود، چنانکه افرادی چون «صادق هدایت» را که اغلب در اندیشه‌های خویش فرو میرفت و کناره‌گیر بود و دامن به سیاست روز نمی‌آلود به سائن تماشا‌های مجلس کشاند .

دیگر مردم در آن روزها به مسایل سیاسی - اجتماعی توجه خاصی داشتند و خود می‌دانستند که چرا رهبر مذهبی آنان آیه الله کاشانی از دست نوکران شاه سیلی خورد و ناسزا شنید و به خارج از کشور تبعید شد

این دژخیمان دربار کثیف بهوی آیه الله کاشانی را پس از چند روز با همان وضع به پادگان نظامی کرمانشاه می‌برند و سرهنگ «علی فولادوند» فرمانده تیپ که دستور تبعید او را به خارج از کشور قبلاً دریافت کرده بود، جسد نیمه جان این پیرمرد روحانی را در دفتر کار خود تحویل می‌گیرد و گویا به پاس سوابق ارادت پدرش نسبت به آیه الله کاشانی در بر خورد با او روش انسانی درپیش می‌گیرد .

این افسر غیرتمند به آیه الله کاشانی اجازه می‌دهد تا چند ساعتی استراحت کند و هنگامی که درمی‌یابد این سید بزرگوار حتی دیناری پول به همراه ندارد تأثر خود را پنهان نمی‌کند و همانجا هرچه خود و پارانش داشتند روی هم میریزند و جمعاً مبلغ مختصری فراهم نموده با اصرار به آیه الله کاشانی تقدیم می‌کنند تا بی پول بدیار غربت وارد نشود .

آنگاه با وسیله نقلیه مناسب‌تری آیه الله کاشانی را به کشور لیبان گسیل میدارند تا دور از ملت و مملکت خویش، امکان هر گونه تلاش و مبارزه برضد دستگاه حاکمه از او سلب گردد . اما زهی خیال باطل ، زیرا که این روحانی رزمنده در طول شانزده ماه دوران تبعید در لیبان همواره به مناسبت‌هایی که پیش می‌آمد با انتشار اعلامیه و مخابره تلگرام‌ها مبارزات خود را برضد سلطه انگلستان و مزدوران داخلی اش ادامه می‌داد و حرکت مردم را در جهت سال بیست و یکم شماره ۱۲

وبالآخره می‌دانستند که انتخابات دوره شانزدهم يك انتخابات حساس و تعیین کننده سرنوشت سیاسی-اجتماعی ملت و مملکت است.

بدین جهت مردم تهران برای حفظ آزادی انتخابات و برگزیدن نمایندگان حقیقی خود مردانه به مبارزه برخاستند. «دکتر مصدق» را که در این وقت از سیاست کناره گرفته بود (۱) رفته رفته به میدان آوردند و به حکم سالخوردگی و تجربه سیاسی با تواضع او را در صف مقدم قرار دادند.

شاه و اطرافیان خائش میخواستند به هر ترتیبی که شد مجلس شانزدهم را تهی از نمایندگان واقعی مردم و به اصطلاح خالی از اغیار! تشکیل بدهند، اما نامه‌های خصوصی و اعلامیه‌های عمومی آیه الله کاشانی در همان ایام که مخفیانه از لبنان می‌رسید و در محافل روحانی و مذهبی و نیز بازار قم و تهران دست به دست می‌گشت، بر بیداری و احساس مسئولیت مردم می‌افزود و هیجان و همبستگی بیشتر آنانرا باعث می‌گردید. شرکت فعال و مؤثر ملت در انتخابات

و اصرارشان بر گزینش شخصیت‌های برجسته مذهبی - سیاسی مانند آیه الله کاشانی وحشت عجیبی در دل درباریان خود کامه انداخت ، چنانکه شاه به وزیر دربارش عبدالحسین هژیر دستور داد تا به بهانه بر-گزارای مجلس روضه در مسجدی که در آن صندوق‌های آراه مردم قرارداد داشت دستبرد بزند و آنها را به نفع حکومت حافظ منافع انگلیس تغییر دهد. ولی مردم يك دل و يك زبان، مصمم بودند تا رهبر مذهبی خویش آیه الله کاشانی را با مصونیت پارلمانی به ایران بازگردانند.

بدین منظور ملت از مداخله و دستبرد دربار در آراء خویش سخت اعتراض کرد و کوس رسوائی این انتخابات را بر هر بام و در هر بازار چنان نواخت که ناچار، انجمن نظار، ابطال آنها اعلام کرد.

فرزندان برومند مردم مسلمان یعنی فدائیان اسلام، هژیر را به جرم خیانتی که بملت کرده بود به قتل رساندند.

این اعدام انقلابی که بجا صورت گرفته بود، زمینه انتخابات آزاد را هموار ساخت و بالاخره آیه الله کاشانی با هوشیاری و

۱- شواهد تاریخی نشان می‌دهد که دکتر مصدق دقیقاً در دورانی که همسنگرانش سخت در گود مبارزه بودند، او از مبارزه کناره کشیده بود.

در این مورد آقای مکی مقاله‌ای در خواندنیها در حالی که دکتر مصدق زنده و در مقام نخست وزیر بود نوشت که از سوی او مورد تکذیب هم قرار نگرفت. برای اطلاع بیشتر و آگاهی از اصل این مقاله رجوع کنید به کتاب روحانیت و اسرار قاش نشده سند شماره ۳.

بعد مردمی که هنوز به مسئولیت‌های سیاسی مذهبی خود توجه نداشتند و نمی‌دانستند که اگر بچینند و تلاش کنند دشمن هر اندازه هم قوی باشد از پای ذرآمده و در میدان مبارزه از برابرش خواهد گریخت.

بعد دیگر این بیداری دقیقاً به دشمن تعلق داشت زیرا از این پس دشمن بخوبی فهمید که روحانیت متعهد و رزمنده تا اعماق جان مردم مسلمان ریشه دارد و اگر او بخواهد برای ملت سلطه پیدا کند و حکومت براند باید مبارزات حساب شده و دامنه داری را بر ضد این نیروی اصیل و ارزنده اسلامی شروع کند.



احساس مسئولیت مردم به نمایندگی ملت برگزیده شد.

پس از این پیروزی و با استفاده از مصونیت پارلمانی بود که آیه الله کاشانی با استقبالی که تا آنروز تهران بخود ندیده بود بخاک میهن اسلامی برگشت و بار دیگر رهبری ملت مسلمان را در مبارزه با استعمار انگلیس را از نزدیک به عهده گرفت.

سیل خروشان جمعیت بی شماری که به استقبال آیه الله کاشانی آمده بودند آنچنان توفنده و کوبنده بود که پشت دشمن اسلام و مسلمانان را سخت به لرزه درآورد و این رویداد بزرگ تاریخی در دو بعد، بیداری اعجاب انگیزی را پدید آورد. بیداری در

بقیه از صفحه ۳۷

محافل عمومی در حضور خلیفه و جمعیت، غرور و خود خواهی و تکبر خلیفه را شکسته و او را بیاد انتقاد گرفته است. و داستان «منذربین سعید» قاضی قرطبه (۳۳۲- و ۳۵۵) با خلیفه ناصر (الناصر بالله) جالب و خواندنی است. (۸) وی هنگام مشاهده غرور... خلیفه در مجلس عمومی و در حضور او چنان او را زیر رگبار انتقاد و موعظه کوبنده قرارداد که خلیفه شرمسار شد...

نمونه هائی که در بالا نقل می‌شود اختصاص به زمان خلفاء نداشته بلکه در صدر اسلام و در زمانی که روح اسلام و قرآن بر جامعه حاکم بوده است قضات مسلمان از چنین استقلالی واقعی برخوردار بوده‌اند و این مقدار شهامت و استقلالی هم که در دوران برخی از خلفاء نقل شده است تنها بخاطر آنست که همان روح دین و فقه اسلامی تا حدود زیادی حاکم بر جامعه اسلامی بوده و آثار توجه و اهمیت مردم به اصول اسلام بود که حتی خلفاء ناچار میشدند که به افکار اسلامی و دینی ظاهراً احترام بگذارند.

۷ و ۸- به کتاب تاریخ القضاء فی الاسلام تألیف محمود بن عرنوس... مراجعه شود.

نشانه های تفاق از دیدگاه

پیشوایان اسلام

امام سجاد (ع) منافق را چنین توصیف میکند:

- ۱- «منافق، دیگران را نهی و لکن خود به آن نهی عمل نمی‌کند». (۱)
- ۲- «منافق، دیگران را امر به انجام کاری می‌کند و لکن خود عامل به آن نیست». (۲)
- ۳- «عبادات خود را مطابق شرائط مقرر، بجای نمی‌آورد مثلاً هنگام اقامه نماز، بدون رکوع صحیح مثل گوسفند خود را در زمین بخش می‌کند». (۳)
- ۴- «منافق روزه نمی‌گیرد و لکن وقت افطار تمام همش، طعام و غذا است». (۴)
- ۵- «منافق، شب را برای عبادت بیدار نمی‌ماند و هنگام صبح تمام همش خواب

۱- عن ابن مسکان عن الشمالی عن علی بن الحسین (ع) قال : ان المنافق ینهی ولاینتهی.

۲- ویأمر بما لایأتی.

۳- واذا قام الی الصلاة اعترض قلت یا بن رسول الله (ص) وما الاعتراض قال : الالتفات فاذا رکع ربح.

۴- یمسی وهمه الغشاء وهو منظر.

واستراحت است». (۵)

- ۶- «هنگام خیردادن، دروغ می گوید». (۶)
 ۷- «اگر در کارهایت اعتماد بمنافق نکنی بتو خیانت می کند». (۷)
 ۸- «در غیاب تو، از تو غیبت می کند». (۸)
 ۹- «اگر بتو وعده دهد بوعده خود وفا نکند». (۹)
 برخی از آن نشانه‌ها را امام صادق (ع) از رسول اکرم (ص) چنین نقل می کند:
 سه صفت است که اگر در کسی باشد منافق است اگرچه روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان
 کند که مسلمان می باشد:

- ۱- کسی که بهنگام اعتماد و اطمینان، خیانت ورزد.
 - ۲- هنگام خیردادن دروغ گوید.
 - ۳- بوعده خود وفا نکند.
- و خداوند در قرآن فرموده است که خداوند خیانت کاران را دوست ندارد و لعنت
 خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد، ای مسلمانان جریان اسماعیل را در قرآن ببینید
 آورید که فرمود: «اسماعیل بوعده خود وفا کننده و فرستاده و رسول الهی بود». (۱۰)
 بلکه بالاتر، از دیدگاه امام صادق (ع)، منافق نه تنها وجودش برای اجتماع فایده
 ای ندارد بلکه رفتار و عملش همه فکر و اندیشه اش زیان برای جامعه است و درست
 بمنزله شاخه کج و ناهموار درخت خرما می ماند که صاحبش نمی تواند از آن حتی در بناء
 ساختمان نیز جز برای سوزاندن استفاده کند چنانکه امام صادق (ع) از رسول اکرم (ص)
 چنین نقل کرد:

«مثل منافق مثل شاخه کج درخت خرما است که صاحبش می خواهد از آن در بنای

۲- ويصبح وهمه النوم ولم يسهر.

۳- ان حدثك كذبك.

۴- وان ائتمنه خانك.

۵- وان غبت اغتابك.

۶- وان وعدك خلفك (وافی ج ۳/۴۹ باب نفاق).

- ۷- «ثلاث من كن فيه كان منافقاً وان صام وصلى وزعم انه مسلم، من اذا ائتمن خان
 واذا حدث كذب واذا وعد خلف قال الله في كتابه: ان الله لا يحب الخائنين وقال ان لعنة
 الله عليه ان كان من الكاذبين وفي قوله: اذكر اسماعيل انه كان صادق الوعد وكان رسولا
 نبياً» (وافی ج ۲/۵۰).

ساختمان استفاده کند و لکن آنرا هر کجا می‌گذارد که بتواند از آن استفاده کند درست در نمی‌آید و ساختمان را بی‌قواره و ناستوار می‌سازد و ناچار می‌شود تنها آنرا در آتش بسوزاند» (۱).

منافق ازدیدگاه علی (ع)

مطالعه آیات قرآن و اخبار نقل شده از پیشوایان و تاریخ زندگانی رسول اکرم (ص) و سایر پیشوایان دینی، ما را به این حقیقت مهم، راهنمایی می‌کند که یکی از مهمترین مشکلات اسلام و مسلمین و مانع بزرگ پیشرفت آن از همان ابتداء، مسأله منافقان و یا به اصطلاح «چند چهره‌ها» بود چنانکه مشکل امروز اسلام و مسلمین نیز بیشتر همین مسأله است با دامنه گسترده‌تر و پیچیده‌تری.

منافقان بودند که دل علی (ع) را بدر آوردند و ضربه‌های هولناک را بر پیکر جوان اسلام وارد کردند و خواستند جامعه مسلمین آنروز را از داخل بپوسانند و در مقابل امام که با او بیعت کرده بودند ایستادند و از امر او تمرد کردند.

جریان مقابله علی (ع) با خوارج بهروان و منافقان خوارج در طول حکومت علی (ع) در تاریخ معتبر شیعه و سنی ثبت شده است تا آنجا که علی (ع) ناچار شد بمبارزه جدی با آنان قیام و در حدود ۴۰۰ نفر از آنان را از دم تیغ بگذراند و عده‌ای از آنان نیز توبه کردند و بقیه هم تارومار شدند و سرانجام نیز جان عزیز خویش را در گروهین مبارزه گذارد و بدست حزب منافقان، خون پاک وی در محراب عبادت در کوفه ریخته شد و شهید گردید.

بی‌جهت نیست که علی (ع) در فرصت‌های مناسب حالات روحی و عملکرد منافقان را برای مسلمانان تشریح و آنان را از منافقان جدا بر حذر داشته است و بدوری از منافقان توصیه فرموده است از جمله این توصیه‌ها خطبه ۱۹۴ نهج البلاغه است که بسیار بجای است خوانندگان در مضمون عالی و بسیار جالب آن دقت کرده و نشانه‌ها و علائم منافق را بدانند و در مراحل انقلاب اسلامی خودمان در حال و در آینده آنها را مورد عمل قرار دهند:

«ای بندگان خدا! شمارا به تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم و از منافقان بر حذر می‌دارم زیرا آنان خود گمراه و گمراه‌کننده‌اند و خود خطاکار و دیگران را نیز به خطا

۱- «عن ابی عبدالله (ع) قال قال رسول الله (ص): مثل المنافق مثل جذع النخل اراد صاحبه ان یتفتح به فی بعض ینائه فلم یستقم له فی الموضع التي اراد فحولته فی موضع آخر فلم یستقم له وکان آخر ذلك ان احرقه بالنار (الوافی ۳/۵۰).

وا می‌دارند، به رنگ های گوناگون درمی‌آیند و به قیانه‌ها و زبانه‌های متعدد، خود نمائی می‌کنند، برای فریفتن و درهم شکستن شما از هر وسیله‌ای بهره می‌گیرند و در کمینگاه‌ها به کمین شما می‌نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند و درنهان برای فریب مردم، گام برمی‌دارند، از بیراهه‌ها حرکت و گفتارشان به ظاهر شفاف‌بخش و اما رفتارشان دردی است درمان ناپذیر - در برابر آسایش و رفاه مردم حسد می‌ورزند و اگر بلائی بر کسی وارد شود خوشحالند و امیدواران را مایوس می‌کنند و آنها، در هر راهی کشته‌ای دارند و در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک آماده دارند، مدح و ثناء را به یکدیگر قرض می‌دهند و انتظار پاداش و جزا می‌کشند و اگر چیزی بخواهند، اصرار می‌ورزند و اگر سلامت کنند پرده دری می‌نمایند و اگر سرپرستی بعهده‌شان گذارده شود از حد تجاوز می‌کنند و در برابر هر حقی باطلی و در برابر هر دلیل قطعی شبهه‌ای، برای هر زنده‌ای قاتلی و برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی تهیه کرده‌اند، با اظهار یأس و بی رغبتی می‌خواهند به آمال و آرزوی های خویش برسند تا بازار خود را گرم سازند و کالای خویش را بفروش برسانند، سخن می‌گویند ولی باطل خود را شبهه حق جلوه می‌دهند توصیف می‌کنند ولی با آراستن ظاهر راه ریب پیش می‌گیرند، راه ورود بخواسته خود را آسان و طریق خروج از دام خویش را تنگ و پریچ و خم جلوه می‌دهند آنها داز و دسته شیطانند و شراره - های آتش دوزخ (خداوند می‌فرماید): «آنان حزب شیطانند و بدانید که حزب شیطان در خسران و زیانند» (۱)

۱- «او صیکم عباد الله بتقوی و احذرکم اهل النفاق فانهم الضالون المضلون الزالون المزلون - یتلونون الوانا ویفتنون افتنائاً ویعمدونکم لکل عماد ویرصدونکم بکل مرصاد...»

بقیه از باز میدارند زیرا از گمان و تخمین پیروی می‌کنند. از جمله اخیر آیه استفاده میشود که صفحه ۹ پیروی از هراکثریت مایه گمراهی نیست، بلکه پیروی از اکثریتی که مصداق: **وَأَنْ يَتَّبِعُونَ الْآلِظْنَ** باشد مایه گمراهی است.

البته در کنار عوامل دهگانه گمراهی که به صورت کلی در قرآن مطرح شده‌اند، در قرآن، به عامل‌های جزئی گمراهی اشاره شده است که فعلاً برای ما مطرح نیست، مثلاً قرآن «سامری» را مایه گمراهی قوم بنی اسرائیل معرفی میکند: **وَاضْلَهُمُ السَّامِرِيُّ** (طه ۸۵): سامری قوم موسی را گمراه کرد.

این بود صورت نشرده عوامل کلی گمراهی که تشریح هر کدام، بحث گسترده‌ای لازم دارد.